

لنین



## ۹ مقاله درباره جنگ

شو و نیسم مرد ه

سو سیا لبیسم زندہ

رزمندگان آزادی طبقه گارکر ۱۳۶۴

## فهرست مطالب

مقدمه : اپورتونیسم و جنگ ارتجاعی ایران و عراق

۱- شوونیسم مردہ - سوسیالیسم زندہ

۲- بشردوستان بورژوازی و سوسیال دمکراسی انقلابی

۳- اضمحلال انترناسیونال افلاطونی

۴- اشعدہ اپورتونیست آلمانی پیرامون جنگ

۵- شکست حکومت خودی در جنگ امپریالیستی

۶- اوضاع سوسیال دمکراسی روسیه

۷- ارزیابی شعار صلح

۸- مسئله صلح

۹- امپریالیسم و سوسیالیسم در ایتالیا

کلیه مقالات این مجموعه از  
کلیات آثار لنین جلد ۲۱ چاپ  
انگلیسی، ترجمه شده‌اند.

Lenin.collected works.v.21

## "اپورتونیسم و جنگ ارتجاعی ایران و عراق"

شعارهای احزاب و گروههای سیاسی و برنامه عملشان در طی جنگ، چه آن هنگام که جنگ آغا زگردید و چه در جریان توسعه بعدی اش، تا آنجاکه گستاخی از خط مشی اولیه پیش زمینه قبلى خود در مردم داشان بوقوع نپیوسته در مجموع یک کلیت به هم پیوسته را تشکیل میدهد. اگربروز جنگ ادامه سیاست است تاکتیک ها و تحلیل های احزاب و جریانات هم نمی تواند ادامه مستقیم یک سیاست معین نباشد.

رزندهان شماره ۷ (ارگان تئوریک سیاسی دوره جدید - ۳۱ فروردین ۱۴۶۴) طی سرمهالهای تحت عنوان "ازدواع طلبی تا صلح طلبی" به بررسی همین مطلب پرداخته و می نویسد:

"نقشه عزیمت اپورتونیسم عبارت بودا زحرکت در چهار رچوب نظم سرمایه، حفظ دولت و نظام بورژوازی، توجیه دفاع و اتحاد با آن به هر شکل، انفعال توده در مبارزه علیه آن و در جنگ مقابله با تاکتیک پرولتا ریایی، نقطه نتیجه هم همانست. نقطه عزیمت دفاع از نظم موجود در مقابله با انقلاب وجا یگزینی رفرمیسم با آن و نقطه نتیجه هم همانست. این نقطه نتیجه صلح طلبی محصول بلا واسطه دفاع طلبی میباشد" ص ۲۳ حقیقت امر آنست که در حال حاضر وظیفه عمدۀ انقلابی عبارتست از تاکید بر خط مشی کمونیستی پرولتا ریایی چه در تئوری و چه در عمل در مقابل صلح طلبی یعنی محصول بلا واسطه و ناگزیر دفاع طلبی و سوسیال شوونیسم عناوی - گسیخته ای که در ابتدای بروز جنگ خود را به آشکارترین صورت ممکنه در عرصه سیاسی به نمایش در آورد و در وجود اکثریت - حزب توده و سه جهان شعار دفاع از میهن را سردا دو عملابا شرکت درستادهای نظامی - سیاسی بورژوازی ثابت کرد همانطور که پیش از جنگ نه انقلاب بلکه دنباله روی و تبعیت از سیاست سرمایه را تعقیب مینمود و در طی جنگ هم طبیعتاً می باشد به میهن پرستی بورژوازی روی آورد. این احزاب جنگ ارتجاعی را انقلابی، ضد امپریالیستی و مترقبیانه درجهت وادامه "انقلاب بهمن ماه ۵۷" و جنگی دفاعی قلمداد کردند. بدین ترتیب آنها با کتمان واقعیّات اساسی پیرامون

جنگ حاضر، ریشه های آن در منافع امپریالیسم و بورژوازی حاکم بردوکشور و با رجوع به تئوری اپورتونیستی تقسیم جنگها از جهت ما هیئت شان بمته اجمی و تدافعی - یعنی جا بجا کردن مضمون با شکل به فریب توده ها پرداخته و شرکت در جنگ ارتقای را مری مشروع ، برق و عادلانه جلوه دادند.

سانتریستها ، آندسته کسانی که امروزه توسط حـ. کـ. اـ، نـماـینـدـگـیـ مـیـشـونـدـ (اعـامـ اـزـ سـانـترـیـسـتـهـاـیـ رـزـمـنـدـگـانـ ۳۵، ۳۴، ۰۰۰) در آن زمان پرچم دفاع و تشکیل "جبهه انقلابی دفاع" در مقابل "تهاجم" عراق به ایران را پیش نهادند. هرچه آنها کوشیدند در زیر لواح خط متما بیزی خود را از شوونیسم جدا نشان دهنده حقاً یق غیرقابل انکار یگانگی سیاست آنها را به اثبات رسانید. بخصوص آنکه همین مدعیان که پرچم کمونیسم کاذبی را برا فراشته بودند ، بیشتر از هر چیز آنچاکه فریادهای بی ما یه وسفسطه جویانه خود را علی الظاهر علیه شوونیسم سرمی دادند تما اثری خود را علیه تاکتیک کمونیستی متمرکز ساختند و با عبارت پردازیهای ترسکی ما بانه ، پیرامون خدمتگذاری شعار "تبديل جنگ ارتقای به انقلاب "در بارگاه" امپریالیسم" و "بو- رژوازی انحصاری "حقیقتاً معلوم داشتند رهمان جایی ایستاده اند که توده ایها ، سه جهانی ها و اکثریتی ها در لباس عبارت پردازی پر طمطراء آنچه از انتظار مخفی می گشت همانا یگانه شیوه انقلابی بروز نرفت از جنگ ، یعنی تبدیل جنگ ارتقای به جنگ داخلی بود! چه میزان احتجاج به خرج داده شدتا بشیوه دا ویدها تاکتیک تبدیل را که معنا بی جز خواست شکست حکومت خودی در جنگ نمی توانست داشته باشد، تاکتیکی "روسی" و پا تاکتیکی مربوط به "جنگ امپریالیستی" و "آنا رشیستی" (با زهم بمه بشیوه دا وید- پلخانف ) بخوانند! تا در پنهان آن هر کس را که خواست رچین تبدیلی بود "آنا رشیست" و یا "آنا رکوپا سیفیست" معرفی نمایند. آنها بـ اینـ حقـیـقتـ کـهـ :

" در جریان یک جنگ ارتقای، طبقه انقلابی نمی تواند

خواستی جز شکست حکومت خودی داشته باشد. "

(مجموعه حاضر- مقاله پنجم)

یعنی این حکم عام مارکسیسم لنینیسم بدینوسیله پرده می‌افکندند و در عوض بطور همزمان هم به نظریه "جنگ تحملی" و "جنگ دوجبه‌ای" توسل می‌جستند. استدلال نمونه‌وار حزب کمونیست ایران چکیده این سانتریسم را در خود جمع نموده است.

اگرترتسکی می‌گفت خواست تبدیل جنگ به انقلاب و شکست طلبی گذشت بیجا و بی معنی و مطلقاً غیرقابل توجیه در مقابل روش سوسیال پا - تریوتیسم می‌باشد که سمت گیری بسوی خسaran کمتر" (همانجا) می‌کند، آنها با کشف بورژوازی انحصاری، با قائل شدن "محصول قیام بودن جمهوری اسلامی" اگرچه "علیرغم قیام" و (نه بر ضد قیام) با خلق جبهه دوم درو - غینی بنام "جبهه انقلابی دفاع" که وجود واقعی اش را در "بسیار مستضعفین" متجلی ساخته بود یعنی با پیش گرفتن و تکرار رذیلانه ترین و عواطف ریبانه ترین دلایل ارتقای، انقلابیون کمونیست را آنا رشیست میخوا - نند و آنها را در ردیف و همسو و همدست با ضدانقلاب امپریالیستی می‌نمایانند (ر.ک - بسوی سوسیالیسم - دوره قدیم، شماره ۳۰) مقالات جنگی تئوری و تئوری جنگ و بیانیه پیرامون بیانیه تهاجم رژیم عراق و وظایف ما) . طفره رفتمن از تعیین ماهیت جنگ و انتساب "تهاجم" به رژیم عرا ق به منظور توجیه "دفاع انقلابی" دربرا برا آن، قائل شدن به دو جنگ و دوجبه بر اعلیه عراق و ... عکس برگردان ساده جنگ تحملی" رژیم جمهوری اسلامی" بود: سیاست بورژوازی پنهان ساختن علل وریشه‌های طبقاتی و ماهیت جنگ و در عوض تقسیم جنگ ها به "تهاجمی و تدافعی" را ایجاد مینمود! فقط بدینوسیله ممکن بود توده‌هارا فریفت و بمیدان جنگ کشانید تا در راه منافع آزمدanh سرمایه جانفشانی کنند. جنگ مدافعی است به ماتها جم شده است! همه این توجیهات از زمرة جمله پردازی بمنظور استثار اپورتونیسم و شوونیسم اند!

"حزب کمونیست" سانتریست که با "افتخار" اسناد استثنائی دشمنی خود با تاکتیک پرولتری و انقلابی در اثنا جنگ ارتقای راهنماز هم منتشر می‌سازد و به عنوان مدارک مارکسیسم انقلابی (بخوان تروتسکیسم!) تکرار می‌کند، در مقابل چند درخواست رفرمیستی به تشکیل جبهه انقلابی

دفاع، که چیزی جز همکاری باستادهای جنگی سرما یه و دولت نیست تن در داد، اگر چه بورژوازی ایران در آن هنگام آنقدر نوکران و چاکران شونیست داشت که نیازی به استفاده مستقیم از این جبهه و قبول شرایطش احساس نمی‌کرد: وظایف تقسیم شده بود در این تقسیم وظایف سانتریسم می‌باشد گمراهنی کارگران و انقلابیون و مبارزه علیه کمونیستها یعنی طرفداران تبدیل جنگ به انقلاب را به مدد جنگ دوی و آنتی آکسیونیسم خویش تکمیل کند آنهم در حالیکه آنها را به آنارشیسم متهم می‌ساخت!

سانتریسم حزبی مکمل شونیسم و سرپوش آن بود که اعلام می‌کرد "تهاجم عراق" با هدف "تحکیم حاکمیت امریکا بر منطقه خلیج" و "جاگزین ساختن جمهوری اسلامی" که "بیش از پیش ظرفیت سرکوب انقلاب ایران را از دست میدهد" با "نمایندگان مستقیم و فعال بورژوازی انحصاری ایران" و "امپریالیسم امریکا" (اپوزیسیون امپریالیستی!!) "بطوراخص" می‌باشد.

آنها می‌نویسنده:

آنچه برای ما حائز اهمیت است اینست که اعمال قهر از

دوسو، چه در مقابل پرولتا ریای انقلابی و توده‌های رحمت-

کش و چه در برخورد با حکومت "بی‌کفایت" ببورژوازی

(جمهوری اسلامی را می‌گوید؟) آقدم به قدم به مثابه ادامه

منطقی سیاست امپریالیسم برای اعاده اوضاع پیش از

انقلاب عمل اطرح می‌گشت. سرکوب انقلاب و جاگزینی

حکومت اینک بیش از پیش تهاجمی از "خارج" (خارج

از مجموعه نیروهای سیاسی فعال در درون کشور) را برای

امپریالیسم امریکا مناسب و مطلوب می‌ساخت و جنگ ایران

وعراق در ادامه چنین برخوردي به حکومت و همچنین انقلاب

و... " (حزب کمونیست ایران، پیرامون بیانیه تهاجم

رژیم عراق و وظایف ما) اکروشه و تاکیدات دوخطی ازمه

آنها ادامه میدهند که با می‌ساختی برای مبارزه بر ضد جنگ این دو مطلب را به

موازات هم در نظر گرفت که "مهاجمین" می خواهند حکومت کنونی را جایگزین کنند و انقلاب راهم سرکوب سازند. بنا بر این طرح جبهه‌ای برای دفاع از انقلاب ب بر علیه عراق مهاجم را راه میدهد. این جیوه با ید در حالیکه در چهار رجوب رفرمیسم خود را محصور کرده برای حفظ شرایط از تبدیل به یک حکومت بورژا- زی انحصاری و نمايندگان مستقیم آن وارد عمل شودوازانقلاب (رفرمیسم) اهم دفاع کند. او خواستار "دفاع" در مقابل "مهاجمین" است! کرشمه بازی و لفاظی با لآخره مفهوم خود را آشکار می‌سازد و برآزمیدارد که "کمونیستها" با ید با کسانی بجنگد که :

ضرفا مبارزه با رژیم کنونی را تبلیغ می کنند (بله! دفاع را تبلیغ نمی کنند، بلکه انقلاب را تبلیغ می کنند و بجهة مردم دروغ نمی گویند) وجنگ عراق (البته! جنگ عراق، تهاجم عراق و نه جنگ ارتقای ایران و عراق!) و سیاستها را که بوسیله آن دنبال می شود (یعنی علیه رژیم جمهوری اسلامی! شوونیست چقدر در لفاقت حرف میزند!) نادیده می کیرند (نباشد برای سرنگونی و شکست حکومت خودی مبارزه کرد! دفاع هم با یدکردواز "جا یگزینی" جلوگیری نمود! (قا طعنه مبارزه نمایند)" (همان بانیه حزب کمونیست کروشه ها و تاکیدات ازماست).

سانتریستها "قا طعنه" علیه کسانی که صرفا به انقلاب اندیشیدند و در این راه مبارزه کردند، جنگیدند. شما به قطعنامه و بیانه خود عمل کردید!! این تنها بخشی از بیانیه "حزب..." است که تا به حال هم فعالانه به آن تحقق می- بخشدند. در جنگ ارتقای نباشد صرفا مبارزه با رژیم خودی نمود با ید دفاع کرد وا زجا یگزینی جلوگرفت. دفاع طلبان جزبی که به این نحو در زمرة وظایف پراهمیت خود "قا طعنه" علیه کمونیسم را شاخص کرده اند، به تنها با برنامه مشخصشان این ضدیت را دنبال کرده اند بلکه در عمل هم - با مبارزه علیه جناح انقلاب زیرلوای آنتی آکسیونیسم، مبارزه علیه آکسیونهای انقلابی بر هبری کمونیستها و دعوت به انفعال و پاسفیسم مبرهن ساختند، هدفی جزا ختفای شوونیسم ندارند. این جایگاه واقعی همه دفاع طلبان بوده و هست: یکی به بهانه "راه رشد..." دیگری به بهانه بورژوازی مستقل - ضد امپریالیستی و سومی (ح- ک - ۱) حکومت نامطلوب امپریالیسم و جنگ به منظور جایگزینی

را درست به همین مقصودترا شیدند! التین درباره آن کسانی که همانند حزب روی عبارت لم داده و فریادی میزنند تباشد صرفاً علیه جمهوری اسلامی دولت بورژوازی جنگید بلکه با ید در مقابل مهاجمین ایستادگی کرد و تباشد "کاری" کرد که بورژوازی دولت "خودی" را به شکست بکشاند نوشته:

"این نمونه‌ای است از آن عبارت پردازی‌های پرطمطراقی که ترتسکی همیشه بمددشان اپورتونیسم را توجیه میکند. مبارزه انقلابی برعلیه جنگ، که این‌همه قهرمانان انترنا سیونال دوم درباره اش جار و جنجال راه‌انداخته اند اگر به معنای آکسیون انقلابی برعلیه حکومت خودی دراشای جنگ گرفته نشود، چیزی جزیک ادعای پوچ و بی معنی نخواهد بود. درک این مطلب احتیاج به تفکر چندانی ندارد. آکسیون انقلابی علیه حکومت خودی دراشای جنگ بدون تردید، نه فقط خواست شکست حکومت خودی بلکه واقعاً به معنی تسهیل چنین شکستی نیز هست." (مقاله پنجم)

ولی حزب کمونیست با عدم مطلوبیت حزب جمهوری اسلامی و "رژیم کنونی" و تقاضای دفاع در مقابل مهاجمین فی الواقع مطلوبیت جمهوری اسلامی را برای پرولتا ریا در مقابله بورژوازی انحصاری توجیه میکند و "صرفاً"، مبارزه با آنرا گناه ناخشونی میشمارد. آنها شیا دانه کمونیسم را به همدستی و همراهی با "امپریالیسم" و "بورژوازی انحصاری" متهم میسازند و درست به شیوه ترتسکیستی یگانگی خود با سوسیال شوونیسم را پنهان میدارند. بی سبب نیست که همواره و همیشه سمت اصلی حمله حزب (والبته به همراه همه شوونیستها) طرفداران تبدیل جنگ به انقلاب بوده‌اند. در بررسی نزدیکتر معلوم میشود که سانتریسم حزبی در مفهوم واقعی خود به سوسیال شوونیسم خدمت کرده است: دفاع طلبی حزبی حتی در مستقل ترین جبهه‌های "دفاعی" فقط سوسیال شوونیسم استوار شده است. همان سوسیال شوونیستی که برای دفاع و برای گمراه ساختن مردم:

"تهییج توده‌ها بوسیله نمونه‌های تاریخی پیروزمند مقاومت توده‌ای به رهبری کمونیستها (نمونه‌هایی چون ویتنام، کره، آلبانی و...)"

(حزب کمونیست ایران. تها جم عراق و وظایف ما)

را توصیه میکند. در جنگ ارتقای نمونه های مقاومت! و انقلاب توده ای و جنگ انقلابی را برای "تهییج" بکار گرفتن حقیقتا هم فقط از عهده سانتریستها بر میباشد، جمهوری اسلامی هر ما ه با چنین نمونه های بی به تحریک توده ها پرداخته و این توصیه را بکار بسته است! و برنا مهعوا مفربانه شما را جرا میکند! اما در این فاصله اوضاع دگرگون شده است. چنانکه بیانیه سازمان مادر فروردین ۶۴ توضیح داد در فاصله چندساله اخیر بیش از پیش توده ها (علیرغم نمونه های تاریخی تهییجی) به این موضوع که جنگ بر ضد منافع آنها و جنگی ارتقای است پی میبرند. بیانیه ما بدرستی تذکر میدهد:

"خودویژگی وضع فعلی، خودویژگی معینی را در وظایف تاکتیکی مایل جای میکند. خودویژگی وضع فعلی عبارتست از چرخش در روحیه توده ها از دفاع طلبی به صلح طلبی. متنا سب با این تقسیر دمسازی اپورتونیستی نیز تحولاتی یا فته است" (بیانیه رزمندگان آزادی... فروردین ۶۴) به عبارت دیگر اپورتونیسم دفاع طلب که دیگر ممیتواند توده ها را به شیوه قبلی منقاد و ما هیبت ارتقای جنگ را پنهان سازد و در برآ برخود با وسیع مردم روپرورست که آشکارا به عمق فقر و مسکنت و سیه روزی رانده شده وبطور فزاينده ای احساسات انقلابی بر علیه جنگ نشان میدهد که بر حسب وضع خوداين احساسات را به طرز مبهم و صلح طلبانه ای متجلی ساخته اند، دیگرنا گزیر بايد از دفاع طلبی دست بکشدو با دمسازی اپورتونیستی به صلح طلبی "بی خطر" روی آورد. در این شرایط که در مقابل امواج رو به گسترش نارضایتی عمومی، فقر و درمانندگی و فلاکت میلیونها کارگروز حمت-کش، سرکوب و کشتاروتا لان هر روزه هردو دولت محارب از مردم حتی سران جمهوری اسلامی هم پرچم "صلح خواهی" را بلند کرده اند (و چه کسی با قسی مانده که این پرچم را بلند نکرده باشد؟!) اپورتونیستها هم بدنبال بورژوازی و در دمسازی با روحیات توده ها صلح طلب شده اند. دفاع طلبان و شو و - نیستها دیروزی یکسره جای خود را به صلح طلبان امروزی داده اند.

شوونیستها ای علنی اکثریتی ها، توده ایها... و کوچک ابدالهای دیگر بورژوازی خوب میدانند چه میکنند! آنها همان نظور که در دفاع طلبی شوونیستی خودا زآن کارگر یا دهقانی که ندانسته و از روی عدم آگاهی میگفت" به

کشورش تها جم شده است" متما یزندیعنی آگاهانه چنین احساساتی را به خدمت منافع سرما یه درمیا ورندو موضوع را بطبقه‌جگودولت وطبقه حاکمه را از چشم مردم می‌انداختند، همانطور هم در صلح طلبی خودتوده را نسبت به اساسی ترین مسائل عینی جنگ و انقلاب، ناگزیری انقلاب جهت بروزرفت از جنگ ارتقای و برقراری صلح دمکراتیک میفریبند، آنها میگویند: "جنگ با یدبی درنگ قطع گردد! مردم صلح میخواهند! صلح کنید!" (اکثریت تراکت پخش شده در تهران فروردین ۱۴۶۴)

برای مواجه ساختن این چرخش خود آنها مدعی اندازسال ۱۶ بدینسرو ما هیبت جنگ عوض شده است. خروش چفیسته‌ها که در پی تأمین منافع بورژوا- زی و وابستگی به امپریا لیسم شوروی هستند از وقتی در رقا بت بین المللی موقعیت شوروی در ایران تضعیف شده و خود آنها در منازعات درونی بورژوا زی درست مثل لیبرالها از طرف "رهبر عالیقدرومبا رزضا امپریا- لیستی امام خمینی و جمهوری دمکراتیک و مترقبی اسلامی"؛ موردبی مهری و حمله قرار واقع شدن، ناگهان کشف کردند که جمهوری اسلامی حکومت "کلان سرمایه داران و کلان زمینداران" میباشد! ولی البته از سال ۱۶ به بعد و آنها از همین بورژوا زی مطالبه صلح میکنند! آنها به دولت گوشزد میکنند که زنگ خطر روا قعی را که "دیگر" عراق نیست بشنوند: "خطر" مردم‌مند و با یدعلیه آنها به سلاح صلح طلبی توسل جوئید! جنگ بظرزمه رنا پذیری به وسیله تشدید و تحریک انقلاب تبدیل گردیده است. مصائب ناشی از آن و جزء مکمل سیاستی اش سرکوب و خفتگان فرا ینده، که در تمام طول جنگ علیه دشمن داخلی بورژوا زی، پرولتا ریا و توده انقلابی وحشیانه تروشید تربکاریسته شده نمیتوانست که را به اینجا نکشاند. روحیه عمومی مردم تنفس از جنگ کنونی، میباشد. این تنفس و بیزاری خود را در طلب پایان جنگ نمایان میسازد. این تنفس اساساً در میلیونها کارگروز حمتکش انگیخته شده بلا واسطه و خود بخودی به درک ریشه‌ها و راه رها یی حقیقی از جنگ ارتقای منجر نمی‌شود. در عین حال همین جنگ یک سلسه شرایط، خصوصیت، تمایلات و گرایشات را پدیدار ساخته که خود را بصورت تک جوشهای انقلابی بویه در سالهای ۱۴۶۴-۱۴۶۵ عنایش داد. این تک جوشها حقانیت پرچم تبدیل جنگ به انقلاب را برای هر کس

که قا در به اندیشیدن است اثبات کرد و پیش از همه به بورژوازی که نعره -  
کشاں این مبارزات را طبق معمول به "توطئه ابرقدرتها، ضدا نقلاب و ...":  
منسوب داشت ثابت نمود که مفهوم تک جوشهای انقلابی را در دل روحیه  
صلح طلبی می‌فهمد، وقتی که تا کیدمیکند:

"همه اینها برای براندازی جمهوری اسلامی می‌کوشند!". بورژوازی نه تنها  
"صلح" را ندا میدهد بلکه بدقت شرايط آنرا مطرح کرده و اضافه می‌کند" تا  
برآوردن شرایط مان برای صلح می‌جنگیم! ". وظیفه خروشچفیستها عبارت  
از آنست که این براندازی را متوقف و به هرنحوشه روحیات توده را در  
چهار چوب بی زیان مطالبه صلح اسیر سازند. آنها پی برده اند که تناقضات  
و تضادهای کنونی در نظام سیاسی - اقتصادی حاکم برایران دروضع کنونی  
به چنان گسیختگی دچار خواهد گردید و خشم انقلابی توده‌ها در سیر توسعه  
خود تحت رهبری انقلابی کمونیستی به آن درجه‌ای خواهد رسید که منافع  
بورژوازی واپریا لیسم منجمله "جناحهای دوراندیش هیئت حاکم" -  
بورژوازی واپریا لیسم شوروی نیز در معرض مخاطره خواهد داشت. بدین  
جهت وظیفه شان عبارت می‌شود از آنکه نظم کنونی را با تغییراتی محفوظ  
دارند. کاری که هر لیبرال، هر حزب لیبرالی اعم از آنکه دراپوزیسیون باشد  
یا نباشد، اعم از آنکه مجاہدین با شدیا بختیارا و مینی... دنبال می‌کند. والبته  
در انطباق و باستگی با دیگر واپریا لیستها! شعار صلح خواهی خروشچفیستها  
و همه اپوزیسیون بورژوازی شعار فریب توده با اکاذیب پیرامون امکان صلح  
در شرایط سرمایه داری واپریا لیسم و ارتفاع حاکم برایران است. ولی هر  
کس که به اندازه سرسوزنی با واقعیت تماس حاصل کرده باشد این راهنم  
میداند که "صلح" مذکور، صلحی بمنظور تحکیم موقعیت و پیشبر منافع اپریا -  
لیسم و بورژوازی در مقابل رقبا و در جدال رقا بست و در عین حال برای حفظ  
بنیادهای نظام کنونی! آیا کسی می‌تواند انکار کند که دولت عراق هنوز هم  
توسط شوروی بطور عمده تسليح می‌شود و دولت ایران عمدتاً به بلوک غرب  
و استواینکه در هردو کشور رقبا بر سر کسب امتیازات و توسعه پیوندهای  
دیپلماتیک - مالی دولتی رقابت سر سخت تهای را پیش می‌برند!

شعار صلح، طلب صلح از بورژوازی، تبدیل جنبش ضدجنگ ارتজاعی به

صلح خواهی معموماً نه از دولت سرما به داری یعنی بی خطرکردن این  
جنبیش و ممانتع از تبدیل آن به انقلاب و اسارت آن دردست منافع این یا  
آن فراکسیون ضدانقلابی بورژوازی و در اتحاد امپریالیستی خواه درا پسو-  
زیسیون با شندو خواه نباشد.

میهن پرستان دیروزی به همین سبب صلح طلبان امروزی شده‌اند. فقط  
یک صلح وجود دارد که به نفع توده‌هاست و ریشه‌های این جنگ ارتجاعی  
را می‌سوزاند یعنی منافع حاکم بر جنگ و سیاست ناشی از آن را نابود می‌کند و  
آن انقلاب است. فقط از یک راه می‌توان به جنگ ارتجاعی کنونی پایان داد و  
آن تصرف قدرت سیاسی توسط مردم و سرنگونی بورژوازی و درهم خردکردن  
ماشین دولتی آنست. برای آنکه بتوان این جنگ را به نفع توده‌ها پایان  
بخشید هیچ راهی به جزر قراردادن یگانه راه خروج از جنگ ارتجاعی یعنی  
جنگ داخلی و انقلاب وجود ندارد و کارگران از لحاظ طبقاتی آگاه می‌باشد  
که در این راه جهت این تبدیل بکوشند. تنها میهن پرستان جانب‌اخته دیروزی  
صلح طلب نشده‌اند. آنتی آکسیونیست‌ها ای آنارشیسم دیروزی هم‌که  
در عصر انفعال و پاسفیسم نکبت با خود در وجود ا.م.ک و برپسترانحل -  
طلبی تو استند جبهه انقلابی دفاع را به "حزب کمونیست ایران" ارتقاء  
دهند امروز شعار طنین افکن "قطع جنگ بی درنگ اعلام باید گردد!" را سر  
داده اند به اندازه‌ای که خاوری و فرج نگهدا روبنی صدر و مسعود رجوی ها  
میدانند چه می‌گویند، عمیقاً به مفهوم جنگ کنونی ومنافع آن واقعند همانطور  
که حکمت‌ها و مهندسی‌ها میدانند وقتی کسانی دوسال یا بیشتر خواستار "قطع  
بیدرنگ!" جنگ واعلام آن هستند از چه کسی این تقاضا را دارند! جنگ را  
دولتها میرانند. جنگ ارتجاعی کنونی جنگ میان دو دولت سرما به داری  
وابسته به امپریالیسم می‌باشد. جنگ بر سر منافع بورژوازی و امپریالیسم، بر  
ضدانقلاب و به خاطر تجدید تقسیم قدرت در این منطقه در عین تحکیم ضد-  
انقلاب است. اینکه جنگ بتواند به چنین نتیجه‌ای منجر شود یا نه، این به  
برنامه، قدرت و عمل انقلابیون کمونیست در رهبری توده مردم مربوط است.  
از لحاظ عینی تنها راه مبارزه علیه چنین پروسه‌ای، علیه چنین جنگی از میان  
بردن سیاست حاکم بر این دوکشور یعنی انقلاب و سرنگونی دولت بورژوازی

خودی در هر یک میباشد. ولی امکان ندارد که حقایقی به این اندازه روشی از چشم حکمت‌ها و مهتدی‌ها افتاده باشد. بویژه آنکه در اوج اعتراضات توده‌ای در زمانیکه مردم عمل‌والبته بدون هیچ‌گونه اجازه قبلی از سانتریستهای دفاع طلب دست به مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی و با شعار رسنگویی آن زندند. اگرچه تک جوش، اگرچه پراکنده، اگرچه با فواصل نامناسب. و از آن طلب صلح نکردند، حزب کمونیست از صدای خوددوباره علیه "آتا رشیستهای" طالب تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ داخلی "اسناد" کهنه‌اپورتونيسم حزبی "رامیخوانندیا چاپ و انتشار میدهد. نبايد صراف علیه جمهوری اسلامی جنگید وغیره وغیره! ما در طی هفت ساله اخیر با وجه متمم سیاست‌شونویستی وبورژوازی آشنا بیم و اینرا هم به خوبی میدانیم که وقتی در هنگام برآمدتک جوش انقلابی کسانی یافت میشوند (که همراه جمهوری اسلامی) فریا دمیکشند: تبدیل جنگ به انقلاب "همسوی" با امپریالیسم وبورژوازی انحصاری" است، بنفع ویرای چه طبقه‌ای عملانچره خود را میدرند.

"قطع بیدرنگ جنگ "وبخصوص" اعلام "آن، خواست لیبرالیسم و خروشچفیسم، همان خواست فراکسیونی بورژوازی میباشد. آنها همه وانمود میکنند که جنگ ادامه سیاست بورژوازی و توسط دولت و برخاسته از متن شرایط اقتصادی و سیاسی جامعه ایران و منطقه نیست. آنها جنگ را به اراده‌این یا آن دسته سیاست‌داران منسوب میدارند و میگویند: اگر شما مردم به حکومت اراده صلح طلبانه خود را تحمیل کنید آنگاه مجبور به صلح خواهند شد حتی پاره‌ای که با بررسی میدانند جنگ به چه مفهوم است و نهایتا ودار شده اند به ارجاعی بودن جنگ اعتراض کنند (آیا ممکن بود دیگر حتی به این مسئله هم اعتراف نکنند؟) راه خروج را با صلح طلبی نشانه میگیرند! النیشن دقیقا در همین مورد بود که گفت:

"تائید شعار صلح و تکرار آن به معنی تشویق لفاظیهای دهنپرکن (بدتر از آن لفاظیها ریا کارانه) اعبارت پردازان مغلوب در فریب مردم با این توهمند است که گویا دول موجود وطبقات حاکم کنونی  قادرند "بدون" درس گرفتن از یک سلسه انقلابات (ویا اینکه بدون برانداخته شدن) صلحی مطلوب و با ب میل دمکراسی و طبقه کارگر اعطاء

نما بیند. هیچ فریب و نیرنگی این گونه به چشم کارگران خاک نمی‌پاشد و آنان را با یک ایده گمراه کننده تر پیرامون فقدان تضاد عمیق ما بین سرما یه داری و سوسیا لیسم آغشته نمی‌سازد و بر دگر سرما یه داری رانمی‌آراید. خیر! ما با یداز علاقمندی به صلح جهت تفهیم این مساله به توده‌ها استفاده کنیم که منافع مردم نظرشان بدون رخ دادن یک رشته انقلابات قبل حصول نخواهد بود. (مقاله هشتم-مسئله جنگ)

صلح طلبان حزبی هم از قماش مذکورند! بیانیه سازمان ما درا ینموردگو شرذ نمودگه :

"شما بدون برانداختن قدرت و حکومت سرما یه و گرفتن قدرت در دست خود و برقراری دمکراسی انقلابی پرولتری نخواهید توانست از جنگ ارتقا عی خارج شوید نمی‌توانید صلح دمکراتیک و غیر تحمیلی را به چنگ آورید! ما با یادتوده هارا با این حقیقت رودر روسا زیم که به جنگ نمی‌توان طبق دلخواه و میل خاتمه داد، نمی‌توان طبق اراده و تصمیم یکی از طرفین شعله جنگ را خاموش ساخت! همان طرفها یی که برای سیاست و مناقعی که دنبال می‌نمایند صردنمی‌لیونها تن را به خاک و خون بنشانند و سرکوب و کشتار نمایند، چه در عراق و چه در ایران. جنگ را با بیطری و بی تفاوتی و حتی با فرار از جبهه ها و ... نمی‌توان به پایان رسانید تقاضای صلح (واز آنهم مضمون ترقیت بیدرنگ جنگ!!) از حکومت های جنگ افروز سرما یه هیچ شری نخواهد داشت! این آرزوها پوچاند. اگرچه ممکن است با پاک نیتی هم بیان شوند! جنگ کنونی را فقط کارگران و زحمتکشان می‌توانند به صلح دمکراتیک منجر سازند و برای اینکار با یاد حکومت خود را مستقر سازند".

(بیانیه رزم‌نده‌گان - فروردین ۶۴)

"حزب کمونیست" هنوز هم هراس جایگزینی بورژوازی اختصاری را دامن می‌زنندتا تلویحانشان دهد که با یاد تبدیل نا متعارفی به متعارفی جلوگیری کرد. بعلاوه محوراً صلی را در تبلغات و سیاست آن این موضوع تشکیل میدهد که وضع بعداً زجنگ برای مبارزه پرولتا ریا مساعدت را است از این و صلح بنفع پرولتا ریا است، استدلالی سرتا پا عوا مفریانا و لیبرالی که مستقیماً از "گنجینه

نَا شنا س" ترتسکیسم به عاریت گرفته شده است. اوما نندهمه اپورتو-  
تونیستها تقاضای "قطع جنگ" را از چنین حکومتی می نماید و گاه به گاه  
در حالیکه چندشعا رد مکراتیک و کلماتی پیرامون انقلاب بربان میراند  
(همان ویژگی سانتریسم) با زهم محوراً ملی را همین شعار قرار داده است :  
قطع بیدرنگ جنگ یعنی حفظ وضع موجود! تبدیل شعارهای دمکراتیک به  
جزء فرعی و کمکی شعار" قطع بیدرنگ جنگ" اعلام با یدگرد" همان  
تا بعیت از رفرمیسم و چاشنی کردن چندشعا رکوچک و بزرگ انقلابی به یک  
شعار اصلی اپورتونیستی است. واين کاریستکه "ح. ک. ا." در طی سالهای  
اخیر در آن گوی سبقت را ربوده است. این جزر رفرمیسم محض نیست. بیان نیه  
سازمان ما به همین خاطر تذکر میدهد :

"با یستی به پرولتا ریا و عنصر انقلابی آن توضیح دهیم آن کس که فعا-  
لیت خود را محدود به خواستها بی از دلتها بی بورژوا زی دلزمور دعقد  
پیمان صلح" یا "آشکار ساختن اراده ملتها نسبت به صلح به همراه  
این یا آن خواست رفرمیستی می نماید در عمل به پرتگاه رفرمیسم  
می غلتند، "چرا که مسئله جنگ از نظر عینی فقط بطور انقلابی مطرح و قابل  
حل است" (بیان نیه رزمندگان ۰۰۰۰۰ فروردین ۶۴)

درا بین گیرودا راست. که تبلغات آنتی آکسیونیسم در حزب کمونیست رواج  
می یابد. آنتی آکسیونیسم بدیل کامل آکسیونیسم انقلابی یعنی وسیله عدم  
شرکت و رهبری کمونیستها در فعالیت واقعی و عینی انقلابی علیه جنگ  
است. حزب کمونیست که از یکطرف توهمند و روحیات پاسیفیستی صلح  
طلبی و "بیدرنگ" قطع کردن جنگ و "اعلام" آن را از سوی دولت "غیر  
متعا رفی" (وفاقد "کفایت") دامن میزند از طرف دیگر در بحبوحه آکسیونها ی  
انقلابی توده ای از آنتی آکسیونیسم همان آنتی آکسیونیسم که در سالهای  
۵۷-۱-م-ک" را به عنوان محفل بیمقدار منفعلین متما بیز ساخت یا د  
میکند. بدیهی است که بدون عمل انقلابی، بدون شرکت آگاهانه، سازمان  
یافت و با خط مشی روش در مبارزه انقلابی توده ای وهدایت و ارتقاء آن  
کلامی از مبارزه بر ضد جنگ نمی تواند در بین باشد. بر پیشانی در هم تنیده  
"قطع بیدرنگ جنگ" و آنتی آکسیونیسم فقط اینفعال هم توده ها و هم-

انقلابیون شاخص میباشد، فقط تاکتیک کمونیستی آن:

"تاکتیک دیگری که داغ لیبرالی برپیشانی ندارد، ازبیخ و بن با تاکتیک پیشین مباینت دارد، تاکتیکی است که نقطه عزیمتش را برجست قطعی از همه کوششهاشی که شرکت جستن در جنگ را توجیه میکنند (و یا آنکه تقاضای صلح را از حکومتها می‌نمایند - رزم‌مندگان) و بر هدایت عملی سیاست تبلغ و تدارک و آکسیون انقلابی و بهره برداری تام و تمام از معضلات و گره‌گاههای جنگ، بر علیه دولتها خود قرارداده است.

(مقاله چهارم)

خواست قطع‌جنگ، خواست صلح است، خواستی که انقلاب و با عمل (آکسیون) انقلابی بیگانه میباشد، نه آنکه چنین "قطع طلبانی" (یعنی صلح طلبانی) که به جای "صلح" کلمه "قطع" را به کار میبرند) با آکسیون مخالفند، نه! آنها با آکسیون انقلابی با شرکت در چنین آکسیونها بین برنا مهربانی برای هدا - یت و سازماندهی آنها و تبدیل این امریبه یک وظیفه اساسی مخالفند. آنها با کمال میل از آکسیون به منظور ایجاد "مجمع عمومی" طرفداری میکنند. اگرچه در اینرا هم بندرت - اما از آکسیون انقلابی، از شرکت در آن ازاینکه سازمانهای تشکیلاتی را موظف به چنین شرکت وارتقاشی بنمایند بشدت اجتناب میکنند: زیرا نه به این آکسیونها و نه به ضرورت ارتقاء آنها اعتقاد دارند. همه این تئوری زیر عنوان "آنتم آکسیونیسم" و در حقیقت بر علیه مبارزه انقلابی بر میخیزد. همانطور که با شعار قطع جنگ به اینها م روحیه انقلابی توده میپردازد سانتریسم که دم از انقلاب میزند با عمل (آکسیون) انقلابی علیه جنگ از همان ابتدا و تا کنون ضدیت داشته است (این قاعده فقط در مرور کامله - سازمان کردستان "حزب" صادق نیست که آنهم تاریخ و علل دیگری دارد. همانطور که مبارزه در جنبش خلق کردبر وجود "حزب کمونیست" هم مقدم بوده است و دلایل متمايزی دارد) موضع سانتریست و کمونیست در این مورد درست در مقابله یکدیگر قراردارند:

"سوسیال دمکراتهای انقلابی پیشا هنگ آگاه و روشن پرولتاریا با امعان نظر و دقت این احساسات توده را مورد مطالعه قرار میدهند تا ازا این جنت وجوشها فراینده توده هادر راه صلح، بهره برداری کنند

هدف آنان از این چنین کاری صیانت از اتوپی مبتذل صلح "دملکاتیک" در تحت حاکمیت سرما یه داری و یا امیدبستن به بشردوستان و دولتمردان بورژوازی نیست بلکه هدف آنها سازمان دادن این احساسات مبهم انقلابی و روشن ساختن ذهن توده‌ها با آوردن هزاران فاکت از سیاست‌های قبل از جنگ و با اتکا عبه تجربه و احساسات خودتوده‌ها است، آنان بطور سیسما تیک و پیگیر و با عزمی را سخ نیاز به آکسیون انقلابی توده‌ای بر علیه بورژوازی و دولتها را به مثابه تنها راه بسوی دملکاتی و سوسیالیسم نشان مید-

میدهند."لنین مقاله دوم

هنگامیکه این احساسات به درجات ابتداء عمل انقلابی نضج یا فته‌اند، توده‌ها و آنهم بویژه پرولتا ریا از هر طرف علیه این جنگ ارتقا عی خیزش وبر-آمد نموده اندکه در مواردی تا خلخ سلاح مزدوران و درگیری مسلحانه میان مردم بی خانمان و درمانده با اعمال رژیم کشیده شده است، سخن از "آن‌تی آکسیونیسم" همان تصنیف قدیمی بورژوازی، همان "گرایش اصولی" بیشتر نیست، هر لیبرال با هوشی طرفدار این گرایش "اصلی" میباشد، واقعیات در مرور "ح-ک-۱" هم یکسانی عملی-سیاسی موضع آن با همه اپورتونیست‌های صلح طلب و "قطع" طلب ولیبرال‌های مدافعانه "زنده بادصلح" زنده با آزادی "را بر ملامیکند. سخن لنین در مرور صلح طلبان و قطع طلبان در مرور "ح-ک-۱" اگرچه غیر مستقیم، صادر است:

"همه جایین اپورتونیستها و حکومتها بر سر پرگویی پیرامون صلح بطور مستقیم یا غیر مستقیم تفاهم وجود داشتند است و این مسئله تنها منحصر به آلمان نمی باشد. دیپلوماسی ممکن است این موضوع را پنهان کند، ولی جنایت بر ملاخلوا هدشد" (مقاله هفتم)

این واقعیت غیرقابل استثار است، ما آیا کمونیستها در قبال روحیه صلح طلبی توده‌ها همان برخوردی را در ندکه در قبال "رهبران آگاه؟ مسلمان خیر ما حق نداریم نسبت به این خواست بی اعتنا باشیم. بررسی نشان میدهد که چنین خواستی از سوی توده بمعنای آغازنا امیدی و بی اطمینانی و تغیر اواز حکومت و بورژوازی خودی است. اما شعار پیشوaran نقلابی نمی تواند و نباشد در سطح گرایش خود بخودی توده باقی بماند. چنین ابقاء بی معنای

تنزیل به سیاست بورژوازی است. لینین تشریح کرده درک کمونیستی از صلح طلبی به چه معناست:

"آیا این معناست که سوسیالیستها میتوانند به خواست صلح که از جانب توده‌های انبوه مردم سرداده میشود بسی تفاوت بمانند؟ بهیچ وجه شعارها پیشاهنگ از نظر طبقاتی آگاه کارگران یک چیز است و حال آنکه مطالبات خودبخودی توده‌ها یک چیز بکلی متفاوت دیگر. تمایل صلح خواهی یکی از مهمترین علائم بروز آغازهای یا سازدروغهای بورژوازی پیرامون "جنگ رهایی" و "دفاع از میهن" و تراحت دیگری از این دست را بطور واضح نشان میدهد. این علائم با یدموردن دقیق ترین توجهات سوسیالیستها واقع شوند. با یدکلیه کوششها راجهت بهره‌گیری از این تمایل مردم به صلح به کار آنداخت و اما چگونه با یدازاین تمایل بهره برداری کرد؟"

#### (مقاله هشتم)

نه با تأثیر و تکرار شعار صلح و قطع جنگ بلکه با نشان دادن راه انقلاب و عدم امکان صلح در شرایط سرمایه داری به نفع توده‌ها! موضوع مرکزی و اصلی فعالیت کلیه کمونیستها انقلابی در اوضاع کنونی ایران عبارتست از پیشبرد انقلاب و تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ داخلی براساس نمونه‌های زنده و مشخص توده‌ای، بسط آنها و ارتقاء آنها. مرکزتقل فعالیت کمونیستها بایستی به تبدیل جنگ ارتجاعی به انقلاب (یعنی جنگ داخلی) منتقل شده و با بهره‌جویی از همه موارد مشخص و روحيات موجود توده‌ها، راه انقلاب، دمکراسی و سوسیالیسم را هموار سازند. نمونه‌های انقلابی را تعمیم دهندو شعارهای انقلابی را در ارتباط با جنگ انقلابی علیه جنگ ارتجاعی به میان توده ببرند. کمیته‌ها و سازمانهای کمونیستی این وظیفه را میباشد در دستور قرار دهندو تربیت سیاسی طبقه را حول این مرکزتقل پیش ببرند و بینو سیله علیه همه جهان بورژوازی، همه احزا بریز و درشت اپوزیسیونی و غیر اپوزیسیونی سرمایه، همه اپورتونیستها که خواه صریح و خواه بطور پوشیده به سرمایه خدمت میکنند و مستقیم و غیر مستقیم سیاست آنرا عملی میسازند؛ انقلاب را پیش ببرند. آکسیون توده‌ای انقلابی را ترویج و سازماندهی کنندو شعار کمونیستها

را در پیشاپیش آن را هنما سازند.

"تبديل(جنگ به انقلاب) ازانکشاف یک رشته پدیده‌های متفاوت، جوانب، کیفیات، خصلتها و عوارض جنگ امپریالیستی (و هرجنگ ارتقای) بیرون میزند." (لنین مقاله پنجم- پرانترزا زماست)  
انکشاف آکسیونها و مبارزات واقعی توده‌ای بسوی جنگ داخلی و تدارک آگاهانه آن: اینست وظیفه مرکزی واصلی در قبال جنگ، اینست ادامه سیاست پرولتا ریا در قبال جنگ. بیانیه سازمان ما نوشت:

بدین ترتیب کمونیستها با یستی مرکزشل فعالیت خود- کلیه فعالیت‌های ترویجی، تبلیغی و سازماندهی را حول تاکتیک در قبال جنگ و راه خروج از آن و برناه کمونیستی در میان پرولتا ریا قرار دهند. مانه تنها میباشد در مبارزات موجود ضد جنگ و صلح طلبانه شرکت جوئیم، بل بـا صبر و حوصله تماـم به توده‌هانشان دهیم صلح دمکراتیک بدون سرنگونی حکومت سرماـیه عملی نخواهد شد.... کمونیستهاـی متـشکل "کمیـتهـهای کمونیستی" در عین رهبری فعالیت عام کمونیستی مرکزشل فعالیت کنونی خود را در مبارزه برعلیه جنگ و به منظور تبدیل جنگ به انقلاب غلبه بر روحیه پـا سیـفیـسم و فرمیـسم وارـادهـ راهـ انـقلـابـ وـ صـلحـ دـمـکـراتـیـکـ به طبقه کارگرو تودهـهـاـ مـیـگـذـارـند... آـنـ اـشـکـالـ مـبـارـزـاتـیـکـ کـمـیـتهـهـاـ بـداـنـ توـسلـ مـیـجوـینـدنـهـ تـنـهـ تـبـلـغـاتـ بـلـکـهـ سـازـمـانـدهـیـ آـکـسـیـونـهـاـ وـ اـرـتـقاـ سـطـحـ جـنـبـشـ خـودـبـخـودـیـ،ـ اـعـتـصـابـ اـقـتـصـادـیـ وـ سـیـاسـیـ طـبـقـهـ کـارـگـرـ رـاـ شـاملـ مـیـگـردـدـ...

... قرار دادن مرکزشل تربیت سیاسی طبقه کارگر در جنگ و مسئله تبدیل آن به انقلاب، آن راهی را که برای ارتقا پرولتا ریا به رهبر انقلاب ضروریست هموارتر میسازد... "بیانیه رزمندگان فروردین ۶۴ بدون سازماندهی آکسیونها و ارتقاء سطح جنبش خودبخودی ضد جنگ براساس سیاست کمونیستی و بدون تدارک واقعی عملی برای انقلاب، بدون گسترش سازمان و فعالیت کمونیستی نه تنها براساس عام بلکه همچنین با درنظرداشت این مرکزشل هیچ سخنی از مبارزه واقع کمونیستی انقلابی در شرایط کنونی در بین نخواهد بود. این همان چیزی است که به مثابه وجه تکمیلی سیاست ح.ک.<sup>\*</sup>

"شیوه عملی طرح مسئله اکنون اینست: کمک به رشد و گسترش عمل انقلابی علیه بورژوازی و حکومت خودی یا اما نعت، کندکردن و خاوش ساختن روایات انقلابی" مقاله ششم-لنین تما<sup>م</sup> کوشش اپورتونیستها در صلح طلبی اشان متوجه شق دوم است. بنزای خنثی ساختن و غلبه بر آن که در زیرنا<sup>م</sup> دروغین کمونیسم، پا سفیسم و آنتسی-آکسیونیسم، صلح خواهی از بورژوازی را توسعه میدهد با یدعویه اپورتونیسم بیرحمانه جنگید و در عمل، سیاستی انقلابی را دنبال کرد!

آذرماه ۶۴  
رزمندگان آزادی طبقه کارگر  
"کمیته کردستان"

## "شونبیسم مرده و سوسیالیسم زنده"

طی چندین دهه سوسیال دمکراسی آلمان برای سوسیال دمکراتهای روسیه بمراتب بیشتر الگووسرمشق بود، تا برای سوسیال دمکراتهای هرجای دیگر دنیا. بنا براین بدیهی است که ارائه نظری روش بینانه و نقادانه پیرامون سوسیال پاتریاریزم یا شونبیزم "سوسیالیستی" بدون تعیین دقیق تریّن تلقی از سوسیال دمکراسی آلمان غیر ممکن است. با یدروشن ساخت گذشته‌این سوسیال دمکراسی چگونه بوده؟ وضعیت فعلی آن چگونه است؟

و آینده آن چگونه خواهد بود؟ پاسخ نخستین سوال را میتوان در یکی از جزوای کارل کائوتسکی تحت عنوان *Der Weg zur Macht* یافت.

این جزو در سال ۱۹۰۹ اనوشته شده و به بسیاری از زبانها ای اروپا بی ترجمه گردیده است. جزوی مذبور کا ملترين شرح وظایف را برای سوسیال دمکراتها در عصر حاضر در بردارد. این جزوی برای سوسیال دمکراتها آلمان بویژه بسیار نافع و ارزشمند است (البته از لحاظ تعهدی که در آن سپرده اند) آنچه که بیش از پیش بر اهمیت جزوی افزوده، اینست که این جزوی از خامه بر جاست - ترین نویسنده انترنا سیونال دوم تراویش نموده است. بهمین جهت مسا مبسوط تر و به تفصیل بیشتری به رساله مورد بحث خواهیم پرداخت. چنین کاری اکنون از این جهت نافع است که به ایده‌های فراموش شده جزوی اغلب بدیده ایده‌ها بی منسون و از رده خارج گشته نگریسته میشود.

سوسیال دمکراسی (همانگونه که از مفهوم نخستین جمله جزوی بر می‌آید) بمعنی "یک حزب انقلابی" است. آنهمه فقط بمفهومی که از انقلابی بودن یک موتور بخار است بناط میگردد بلکه "همچنین با این اعتبار" انقلابی است که طالب کسب قدرت برای پرولتاریا و یا بعیارت دیگر طالب دیگتا - توری پرولتاریاست. کائوتسکی ضمن تمسخر "شکا کان انقلاب" چنین مینویسد: "در هرجنبش و قیام مهمی البته با یاد احتمال شکست هم در نظر گرفته شود. قبل از جنگ تنها یک ابله میتواند پیروزی اش را کاملاً مرسجل و قطعی بداند".

به حال ردامکان پیروزی "خیانتی است آشکار به آرمان ما". اودرباره رابطه انقلاب و جنگ میگوید: "انقلاب هم در جریان جنگ و هم در پایان

جنگ ممکن است وقوع یا بد. ولی تعیین لحظه دقیقی که انقلاب درنتیجه رشد و تشدید تضادها ای طبقاتی واقع خواهد شد، غیرممکن است. ولی این را با اطمینان کامل بگوییم انقلابی که از جنگ ناشی میشود، در بحبوه جنگ و یا بلا فاصله پس از اتمام وقوع خواهد یافت، هیچ چیز مبتنی ترازنی توری "کذا رمسالمت آمیز به سوسیالیسم وجود ندارد". وی سپس میافزا ید "هیچ چیزنا درست ترا زاید وجود ندارد که شناخت ضرورت اقتصادی باعث تضعیف اراده میشود... واراده بمعنی نمایل به مبارزه در درجه اول بالارزش مبارزه، و در وحله دوم با احساس قدرت و در درجه سوم با قدرت واقعی تعیین میشود"؛ وقتی Vorwärts تلویحاً در صدد برآمد که از مقدمه مشهور انگلیس بر مبارزه طبقاتی در فرانسه بهره برداری اپورتونیستی نماید، انگلیس برآشته شد. و هرگونه فرض را دایبر براینکه او "ستاینده مبارزه قانونی بهر قیمت بوده است" انتسابی شرم آور خواند. کائوتسکی در آدامه میافزا ید: "ما دلایل کافی در دست داریم" که "به مرحله کشاکش برسر قدرت دولتی وارد میشویم"، اینکه چنین مبارزه‌ای چنددهه ممکن است به درازا بکشد، مسئله‌ای است که از هم اکنون بر ماروشن نیست. "اما این مبارزه با حتمال قوی قدرت یا بی چشمگیر و قابل ملاحظه پرولتا ریا را در آینده نزدیک در پی خواهد داشت". کائوتسکی در ادامه اعلام میکند: عوامل انقلاب در حال رشدند، در انتخابات ۱۸۹۵ آلمان، ازده میلیون و نیمیش مالکیت خصوصی داشتند. در سال ۱۱۹۰ میلیون نفرش پرولتا ریا و سه میلیون و نیمیش مالکیت خصوصی داشتند. در حال نسبتها بترتیب به ۳۰٪ و ۱۶٪ نفر تغییر یافت.

با فرا رسیدن غلیان انقلابی این میزان رشد با سرعت فوق العاده ای بالا خواهد رفت، از شدت تضادها ای طبقاتی نه تنها کاسته نخواهد شد، بر عکس بر شدت آنها افزوده خواهد شد، قیمتها با لارفته، رقبتها ای امپریالیستی شدت مییابند، همه اینها نشانه آنندکه "عصر نوبین انقلاب نزدیک میشود". افزایش سرسام آور مالیاتها" که سالیان متمادی تنها آلت ناتیوان انقلاب به حساب میباشد و بنگ میانجا مید، پس از دوره صلح مسلح اهمیتش را بمناسبه بیگانه آلت ناتیوان انقلاب ارزدست داد". کائوتسکی ادامه میدهد "ما در آستانه یک جنگ شوم جهانی هستیم" و "جنگ بمعنی انقلاب است"...

انگلیس در سال ۱۸۹۱ حق داشت از وقوع یک انقلاب پیش رس در آلمان بترسد. ولی "از آن زمان تا بحال وضع بسیار تفاوت کرده" پرولتا ریا دیگر نمی‌تواند از انقلاب پیش رس سخن بگوید. (تا کیدا رکاوتسکی) خردۀ بورژوازی‌کلی غیرقابل اعتماد است و بیش از همیشه با پرولتا ریا خصومت می‌ورزد. مع الوصف همین خردۀ بورژوازی در دوران بحران<sup>۱</sup> این قابلیت را دارا می‌باشد که سیلوار و درگروههای انبوه بسوی پرولتا ریا روانی آورد. "مهما یعنستکه سوسیال دمکراسی" تزلزل ناپذیر، استوا پیگیر و غیرقابل سازش باقی بماند". از آنچه گفته معلوم می‌شود که بی شک بیک دوران انقلابی پانه‌ده ایم.

این بود آنچه که کائوتسکی در گذشته بس دوریا بعبارت دقیق تر در پنجم سال پیش نوشت، چنین بود و ضعیت سوسیال دمکراسی آلمان یا به بیان دیگر این بود آنچه که وعده شده بودوا این بود آن سوسیال دمکراسی در خاور احترام.

اما حال نگاهی به آثار فعلی کائوتسکی بیاندازیم. ما در زیر یکی از مشهورترین گفته‌های او را که در مقاله "سوسیال دمکراسی در زمان جنگ"<sup>۲</sup> نوشته شده می‌واریم:

"حزب ماتا بحال بیشتر همش را به نحوه جلوگیری از جنگ معطوف داشته است و جز در موادرنا در درباره شیوه برخورد ما در زمان جنگ صحبتی به میان نیاورد است" (نیوزیت شماره امور خدوم اکتبر ۱۹۱۴) هرگز در آستانه آستانه وقوع یک جنگ سابق نداشته، دولت تا این حد نبیر و مندوا حزا ب تا این درجه ضعیف باشد... زمان جنگ برای جروبحثهای سیاسی از هر زمان دیگرنا مناسب تراست... مسئله عملی روز عبارتست از: مسئله پیروزی یا شکست کشور خودی. "آیا در بین احزاب کشورهای متحارب می‌توانند در زمینه آکسیون ضد جنگ تفاهمی بوجود آید؟ این مسئله هنوز عمل آزمایش نشده،" ما همواره بر سر امکان پذیری‌ودن آن با هم در جدال هستیم"..... اختلاف سوسیالیستها فرانسوی و آلمانی<sup>۳</sup> اختلافی بر سر اصول نیست" (زیرا هر دوازده می‌هنشان دفاع می‌کنند)... "سوسیال دمکراتها کلیه کشورهای بیک نسبت حق دارند و ملزم‌اند که در دفاع از می‌هنشان شرکت نمایند. هیچ

ملتی باین خاطرحق سرزنش ملت‌های دیگر راندارد" ... "آیا انترناسیو- نال به ورشکستگی افتاده است؟" "آیا حزب (سوسیال دمکرات) از دفاع مستقیم از اصول حزبیش دست شسته است؟" (سولات مرینگدرهمان شماره) واما "این تصورا شتابی است" ... ابداً جائی برای اینگونه بدینهایها وجود ندارد ... اختلافات ریشه دار نیستند ... وحدت اصول حفظ خواهد شد ... سرپیچی از قوانین ولو بعیزان محدودیکه مطبوعات حزبیمان دنبال میکنند، در زیر شمشیر دامالکس قوانین ضد سوسیالیستی جزو یگرانی از دفاع از اصول حزبی همچیج تعبیریدگری ندارد.

ماعدا به ذکر نقل قولها از منبع اصلیشان مباردت ورزیدیم، زیرا باور کردن نوشته شدن این گونه مطلب امری دشوار بود. یا فت شدن چنین ترهات بی سروته ای در ادبیات (اگر از ارتادابی پرده نشاءت نگیرد) تحریف شرم آور واقعیت باین صورت طفره نفرت انگیز برای پوشاندن عدول آشکارا ز سوسیالیسم بطور اعم و تصمیمات انتerna سیونال که دقیقاً با ملحوظ داشتن احتمال وقوع جنگ نظری جنگ فعلی اروپا و با تفاق آراء تصویب گردید (مانند تصمیمات متذکر در اشتوتگارت و بال) بطور اخص امری دشوار است! اگرچه جنگ اروپا از بسیاری جهات با یک کشتار "کوچک" و ساده ضدیهود تفاوت دارد، با اینهمه دلیل "سوسیالیستها" در توجیه شرکت در جنگ اروپا از هر حیث با استدلالات "دمکراتیک" که در توجیه کشتار ضدیهود آورده می‌شوند مطابقت دارند. برخورد جدی با این استدلالات کائوتسکی و یا هر کوشش جهت تحلیل آنها توهین بخواننده بود. زیرا دلایلی که بسی نفع کشتار بیان شده اندحا جتنی به تحلیل ندارند. ولی به حال اشاره کوتاه و گذرا بی به این استدلالات جهت رسوا ساختن نویسنده‌گانشان در انتظار کارگران واجد آگاهی طبقاتی خالی از فایده نخواهد بود.

خواننده می‌پرسد: چه شدکه رهبر پیشناه انتerna سیونال دوم به یک چنین فلاکتی افتاد، و چه شد شخصی که زمانی از نظراتی که در ابتدای مقالم مشرحشان آمد دفاع مینموده چنین منجلابی فروغ‌لطید، منجلابی که از هر ارتادابی بسی ننگین تراست؟ پاسخ مابه آنان اینست: برای کسانی که نا آگاهانه می‌پنداشند همچیج چیز غیرعادی واقع نشده و "اغماض" "فرا موش کردن" در نظر

شان مشکل نمی باشد یعنی از دیدگاه مرتدانه به مسئله مینگرند. درک این موضوع ممکن نیست، ولی آنانکه واقعاً واژه مصمیم قلب به سویا لیسم ایمان دارند و به نظرات مطروحه در ابتدای این مقاله معتقدند، از شنیدن جمله "به پیش (Vorwärts) مرده است" (اصطلاح مارتلف در پاریس گولوس و مرگ کائوتسکی حیرت نخواهند کرد. ورشکستگی سیاسی افراد در نقاط عطف تاریخی امری نادر نیست. کائوتسکی با وجود خدمات بزرگی که انجام داده است، هرگز در زمرة کسانی نبوده که در بحرا نهای بزرگ بی درنگ اوضاع مارکسیستی رزمnde‌ای اتخاذ کنند (نوساناتش را در مسئله میلرانیسم بخارط بیا ورید). انگلیس در سال ۱۸۹۱ نوشت: ما در عصری بسربمی بریم که "گلوله اول راشما آقا یان بورژوا، شلیک می کنید!" و باین ترتیب به بهترین وجهی استفاده انقلابیون از امکانات قانونی بورژوازی در دوران با صلح رشد شدید و فزاً ینده مسالمت آمیزرا مورد دفع قرارداد. ایده انگلیس در این باره همانند بلور روشن بود. او گفت ما کارگران بلاحظ طبقاتی آگاه گلوله دوم را شلیک خواهیم کرد، و حال که بورژوازی پایه های قانونیتی (امکانات قانونی فعالیت) را که خود نهاده در هم شکسته است، نفع مادر اینست که جای آراء را با گلوله عوض نمائیم (یعنی وارد چنگ داخلی شویم). در سال ۱۹۰۹ وقتی که کائوتسکی اعلام داشت که اکنون انقلاب در روبان نمیتواند زودرس باشد و چنگ یعنی انقلاب، کلیه سویا را دمکراتی انتقلابی با او هم آوا بودند. ولی دهه های "مسالمت آمیز" بدون بر جای گذاشتن اثرا ت خود سپری نشده اند. این دوره ضرورتا در کلیه کشورها به نصیح اپورتو - نیسم انجا میدواین گرایش در میان پارلمان تاریخت، اتحادیه های کارگری ژورنالیستها و سایر "رهبران" مسلط گردید. هیچ کشور اروپا بی یا فاست نمیشده که بنحوی ازانحاء میدان کارزار طولانی و سختی برعلیه اپورتونیز م نبوده باشد. اپورتونیزم به شیوه های گوناگون از حمایت بورژوازی که میکوشد پرولتا ریا را فاسد و ضعیف نماید برخوردار است. پانزده سال پیش کائوتسکی خودخواه، در آغا زجادا ل برنشتین با مارکسیسم نوشت: اگر اپورتونیسم از یک روحیه بیک جریان بدل شود، آنگاه انشعاب امری اجتناب ناپذیر خواهد شد. ایسکرا ای کنه که بنیان نگذار حزب سویا را دمکرات

طبقه کارگر در روسیه بود، طی مقاله‌ای در دومین شماره خود در سال ۱۹۰۱ تحت عنوان "در آستانه قرن بیستم" نوشته: طبقه انقلابی قرن بیستم مانند طبقه انقلابی قرن هیجدهم یعنی بورژوازی، مونتاژی‌ها و وزیر وندنهای خود را با خود همراه دارد.

جنگ اروپا یک بحران سترگ تاریخی و سرآغا زعصر نوینی است. جنگ مانند هر بحرا ن دیگر تضادهای عمیقاً ریشه دار را تشید نموده و آنها را به نمایش گذاشت، کلیه پرده‌های تزویر و ریا را زهم درید، کلیه تعهدات را مردود و تمام مراجعاً منحط و پوسيده را بی اعتبار ساخت. (ضمناً اینها در زمرة نتایج واشرات سودمند و مترقی هر بحرا ن انقلابی هستند که طرفداران کوون "تمام مسالمت آمیز" " قادر بهم آن نیستند") انترنا سیونال دوم در طول بیست و پنج سال یا چهل و پنج سال موجودیت خود (برحسب اینکه مبنی را سال ۱۸۷۰ یا ۱۸۸۹ بگیریم) اتوانست کار فوق العاده پر اهمیت و گرانبها ری بسط و نفوذ سوسیالیسم را تحقق بخشد و با سازماندهی و تدارکات اساسی و بنیادی نیروها ری سوسیالیستی، نقش تاریخی اش را ایفا کند. ولی اکنون دوره اش بسررسیده و به سراسری سقوط افتاده و بیش از آنچه فون کلاک باشد، توسط اپورتونیسم مغلوب شده است. بگذارید مردگان، مردگان نشان را بگوربسپارند. بگذازید عوامل تهی مغز (اگر نوکران توطئه گر شونیستها و اپورتونیستها نیستند). آبه وظیفه متحد نمودن و اندر والدوسمپا ت با کائوتسکی و ها وزه سرگرم باشد، توگویی که با ایوان ایوانوویچی دیگر روبرو هستیم که ایوان نیکوفریچ را "غازنر" نامید و دوستانتش با اصرار میکردند که با دشمنش کار را یکسره کند. انترنا سیونال به معنی نشستن بر روی همان صندلیها و نوشتن قطعنامه‌های ریا کارانه و عوام فریبانه از طرف کسانی که انترنا سیونالیزم واقعی را در وجود سوسیالیستی‌های آلمان متجلی میدانند نیست، همان کسانی که ایوان نیکوفریچ را جهت تیراندازی بسوی کارگران فرانسه و دعوت سوسیالیستها ری فرانسوی را است از گردهم آیی (اولاً ایدئولوژیک و سپس در فرصت مناسب تشکیلاتی) افرادی که در این روزهای سخت عملای قدرند به دفاع از انترنا سیونالیسم

سوسیالیستی بپردازند، یعنی کسانیکه نیروها یشان را گردآورند و "گلوله دوم را بسوی دولتها وطبقات حاکمه میهین خویش شلیک کنند،" این یک کار ساده نیست بلکه تدارک گسترده و فدای کاریهای بزرگ را میطلبد و با شکستها همراه خواهد بود. بهمین دلیل چنین کاری یک وظیفه سهل و آسان نیست و تحقیقش تنها درگرو همراهی و همگامی کلیه شیفتگان اجرای این وظیفه میباشد. یعنی کسانی که در عین حال هیچ پرواژی ازگستت کامل از شونیستها و مدافعان سوسیال شونیسم ندارند.

کسانی نظریپانه کوک بیش از هر کس دیگر را هتجدیدحیات یک انتerna سیونال واقعی، ونه ریا کارانه، سوسیالیستی ونه شونیستی کوشش میکنند. پانه کوک طی مقاله‌ای تحت عنوان "اضمحلال انتerna سیونال" نوشت: "اگر هبران بخاطر رفع اختلافات شان گردهم آیند، این گردهم آیی ابدا ارزشی ندارد".

بگذا رید صریحا این واقعیت را بگوییم که در هر صورت جنگ ما را به چنین کاری (تشکیل انتerna سیونال واقعی سوسیالیستی) او دار خواهد ساخت. اگر این کار فردا تحقق پیدا نکرد، روزهای بعد از آن تحقق میباشد. در حال حاضر سه جریان در درون سوسیال دمکراتی وجود دارد. (۱) شونیستها که قاطعانه از یک سیاست اپورتونیستی پیروی میکنند. (۲) مخالفین پیگیر اپورتونیسم که حالیه در کلیه کشورها موفق شده اند صدای یشان را بگوش همگان برسانند (اپورتونیستها اکثر این افراد را زمیدان بدرکرده‌اند، اما "ارتیشها" ای شکست خورده سریعا درس میگیرند) وقا در ندفعت اقلابی را در راستای جنگ داخلی هدایت کنند. (۳) دستجات گیج سرومترزلزلی که هم اکنون در پی اپورتونیستها رواندو تلاشها را کارانه در توجیه اپورتو- نیسم، که اغلب هم آنرا به شیوه‌ای علمی و با استفاده از روش مارکسیستی و از این قبیل انجام میدهند، ضربه‌های سنگینی را بر پیکر پرولتا ریا وارد می‌سازند! برخی از عناصر جریان سوم را میتوان نجات دادوبه آغوش سوسیالیسم بازشان گرداند. اما این کارتنها با اتخاذ سیاستی بغایت قاطع، با گستت و بریدن از جریان قبلی واژمه عنصر و جریانا تی که حاضرند به رای دادن به اعتبارات جنگی، "دفاع از میهن" و "تبغیت از قوانین

زمان جنگ " را توجیه نمایند. تمايلی که تنها به ابزار قانونی راضی است و جنگ داخلی را رد میکند، میسر میباشد. تنها کسانی که واقعاً از چنین سیاستی تبعیت میکنند میتوانند انترنا سیونال سوسیالیستی را بنداشتارند.

ما هم به نوبه خود با شاخه روسیه کمیته مرکزی و عناصر پیشرو جنبش طبقه کارگر درست پطرزبورگ تماس حاصل کرده و به تبادل نظر پرداخته و مقاعد شده ایم که بر سر این نکات عمدت توافق نظرداریم و ما بمناسبت نویسنده‌گان هیئت تحریریه بنام حزب اعلام کنیم که هدایت این سیاست فقط از طریق فعالیت حزبی و کار سوسیال دمکراتیک میسر میباشد.

ایده انشعاب در جنبش سوسیال دمکراسی آلمان ممکن است بدليل "غیر عادی بودنش" برای خیلی ها، وحشت انگیز باشد. ولی موقعیت عینی میروید که بمانشان دهدکه وقوع غیر عادی هم امکان پذیر است (سرانجام آکسلرود و کائوتسکی در آخرین نشست بوری انترنا سیونال سوسیالیستی در سال ۱۹۱۴ اعلام داشتند که به اعجاز معتقد نیستند و بهمین جهت بوقوع معجزه جنگ در اروپا نیز یمان ندارند!) و یا شاید شاهد تلاشی در دنیاک سازمانی باشیم که زمانی سوسیال دمکراسی آلمان نا میده میشد. درنتیجه میخواهیم به آن دسته از افراد که هنوز "اعتماد" به سوسیال دمکراسی (پیشین) بر زهنشان سنگینی میکنند خاطر نشان سازم که کسانی هم که با ما پاره‌ای اختلافات را داشته اند، دیگر بضرورت چنین انشعابی مقاعد شده اند بیهوده نیست که مارت ف در گولوس نوشته: "(به پیش مرده)، سوسیال دمکراسی ای که صریحاً از مبارزه طبقاتی سربا زمیزند، چه بهتر که به واقعیات موجود گردن گذار دیگری موقتاً در تشکیلاتش را بسته و ارگانها یش را تعطیل نماید" گولوس سخنان پلخانف را که دریکی از گزارشها یش آمده نقل میکند: "من مخالف پروپا قرص انشعابات هستم ولی اگر قرار باشد اصول فدائی وحدت سازمانی گردد، در این صورت انشعاب بروحت قلابی رجحان دارد." پلخانف وقتی که به رادیکالهای آلمانی میپردازد، با همان چوبی که آنها را میزند خود را میزند. این یکی از خصلتهای با رزفردی است. ما در طول متوجه ازده سال آشناشی با رادیکالیسم پلخانف در تئوری و

ا پورتونیسم اش در عمل کاملا خو گرفته ایم . ولی اگرحتی اشخاص واجد چنین  
" خصلتهاي عجیب و غریبی " هم پیرامون انشعاب در آلمان صحبت  
میدارند، این دیگراز حکمت‌های زمانه است .

سوسیال دمکرات شماره ۳۵  
۱۲ دسامبر ۱۹۱۴

" بشردوستان بورژوازی و سوسیال دمکراسی انقلابی " اکونومیست نشریه‌ای که پیران میلیونرها مطلب مینویسد، در رابطه با جنگ خط بسیار آموخته‌ای را دنیال میکند. نمایندگان سرمایه نضج‌یافته در کهن ترین و شروع‌مندترین کشور به خاطر جنگ اشک تماسح میریزند و لاینقطع خواست صلح را جارمیزند. سوسیال دمکرات‌ها بیی که همگام با اپورتونیست‌ها و کاتوتسلکی میندادرنده برشنا مه سوسیالیستی عبارتست از تبلیغ صلح، در صورتیکه نشریه اکونومیست را مطالعه کنند به دلیل این اشتباه خود پی خواهند برد. پس خواهند برداشتن ماشان سوسیالیستی نبوده بلکه برشنا مه ای بورژوا-پا سفیستی است. رویای صلح بدون عمل انقلابی تنها وحشت از جنگ را میرساند و کوچکترین وجه اشتراکی با سوسیالیسم ندارد. از این گذشته جانبداری نشریه اکونومیست از صلح دقیقاً به علت وحشتی است که ازانقلاب دارد. فی المثل شماره ۱۳ فوریه ۱۹۱۵ حاوی عبارات زیرین است: " بشردوستان اظهار امیدواری میکنند که استقرار صلح کا هش قوا در مقیاس وسیع و در سطح بین المللی را در پی خواهد داشت. ولی آنان که میدانندگر دانندگان واقعی دیپلوماسی اروپا چه کسانی هستند، در این باره توهمند ندارند ". " چشم‌اندازی که پیش روست، چشم‌اندازانقلابات خونین، جنگ‌های شدیدبین کار و سرمایه و بین توده‌ها و طبقات حاکمه قاره اروپا است. "

در شماره ۲۷ مارس ۱۹۱۵ این نشریه‌ما بازهم به ابراز علاقه به صلحی برخوردمیکنیم که گویا آزادی ملیتها و قس علیه‌هذا را همان‌گونه که " سر ادوارد گری " وعده داده تضمین خواهد کرد. روزنا مه میگوید هر آینه این امیدجا مه عمل بخودنپوشیدجنج " به یک هرج و مرچ انقلابی خواهد نجا میدکه معلوم نیست، نقطه آغازش کجا و فرجا مش چه خواهد بود ".

میلیونرها ای پاسیفیست بریتانیا ای از پیروان کاتوتسلکی و سوسیا-لیست‌ها ای نظریا و که فریادوای صلح شان به آسمان بلند است، درک بهتر و ژرفتری از سیاست‌ها ای روز دارند. بورژوازی بیش از هر کس این را میداند که دم‌زدن از صلح دمکراتیک مادا مکه نیروها ای کهن... واقعاً زمام دپیلو-ماسی را درکف دارند و مادا مکه از طبقه سرمایه داران خلع ید به عمل نیا مده

چیزی جزیک خیال پردازی پوچ و احمقانه نیست. ثانیا بورژوازی با ارزیابی هوشمندانه اش از این چشم انداز "انقلابات خونین" و "هرج و مر ج انقلابی" را نیز پیش بینی کرده است. انقلابات سوسیالستی همواره در نظر بورژوازی "هرج و مر ج انقلابی" جلوه میکند.

درسیاست واقعی کشورهای سرمایه داری سه نوع جانبداری از صلح را میتوان تشخیص داد. اول، میلیونرهای مطلع که به علت دهشت شان از انقلاب از پیش طالب یک صلح فوری اند. آنها با هوشیاری و بدرستی برقراری هرنوع صلح "دموکراتیک" و (بدون الحاق ولی همراه با تسلیحات محدود شده وغیره) را در شرایط حاکمیت سرمایه داری اتوپی توصیف کرده اند. اپورتونیستها و هوا داران کاتوتسکی و نظایرانها از چنین اتوپی مبتدل دفاع میکنند. دوم: توده های نا آگاه مردم (خرده بورژوازی، نیمه پرولتا ریا و بخشی از کارگران وغیره) که تمایلات صلح خواهی و فوق العاده مبهمن دارند و در نتیجه اعتراض فزا ینده ای - فزا ینده ولی هنوز در شکل احساسات مبهم انقلابی - از خود بروز میدهند.

سوسیال دمکراتهای انقلابی، پیشا هنگ آگاه و روشن پرولتا ریا، با امعان نظر و دقت این احساسات توده ها را مورد مطالعه قرار میدهند تا از این جنب وجوشهای فزا ینده توده هادر راه صلح، بهره برداری کنند. هدف آنها از این چنین کاری صیانت از اتوپی مبتدل صلح "دموکراتیک" تحت حاکمیت سرمایه داری و یا امیدبستان به پسرد وستان، دولتمردان و بورژوازی نیست بلکه هدف آنها سازمان دادن این احساسات مبهم انقلابی و روشن ساختن ذهن توده ها با آوردن هزاران فاکت از سیاستهای قبل از جنگ و با اتکاء به تجربه و احساسات خود توده هاست. آنان بطور سیستمی تیک و پیگر - آنه و باعزمی راسخ نیاز به آکسیون انقلابی توده ای بر علیه بورژوازی و دولتهاي خود را به مثابه تنها راه بسوی دمکراسی و سوسیالیسم نشان میدهند.

سوسیال دمکرات شماره ۴۱  
اول ماه مه ۱۹۱۵

## اضمحلال انترنا سیونال افلاتونی

قبل اشاره کردیم ( رجوع کنید به سویسیال دمکراتشماره ۴۱) چنانچه ناشه اسلوو بخواهد انترنا سیونال موردنظر من جدی گرفته شود باشد یا لاقل با یک پلاتفرم معین بمیدان آید . ناشه اسلوو در پاسخ بما قطعنا مهای را که در جلسه کارکنان و نویسنده‌گان آن در پاریس تصویب شده بود در شماره ۸۵ (مورخه ۹ مه ) انتشار داد . اطلاع داریم " دوتن از اعضاء هیئت تحریریه " " ضمن توافق با مضمون کلی قطعنا مه " " اعلام داشته اند که درباره شیوه - های تشکیلاتی سیاست داخلی در روسیه با آن اختلاف نظر دارند " این قطعنا مه گرانبهای ترین سندگیج سری و پرت و پلاگویی سیاسی است .

در این قطعنا مه ، انترنا سیونالیسم بارها و بارها مورد تاکید قرار گرفته تارد گستیت کامل ایدئولوژیک ازانوا عوا قسانا سیونالیسم سویا لیستی اعلام گردیده و از قطعنا مهای اشتوتگارت و بال نقل و قول آورده شده است در قطعنا مه صرف نظر از نیات خیرکه در آن جای تردید نیست چیز دیگری جزو عبارت محض وجود ندارد . زیرا گست واقعا " کامل " از " کلیه " اشکال ناسیونال سویا لیسم در قطعنا مه هم امری غیرممکن وهم غیرلازم است .

درست به همانگونه که تهیه لیست کاملی از تمام اشکال استشما رسماهی داری غیرممکن وغیرلازم است . اما داشتن یک خط اشتباه ناپذیر و درست یعنی خط گستیت از اشکال عده سویا ناسیونالیسم نوع پلخانف ، پوترسف (ناشه اسلوو) ، بوند ، آکسلروود و کائوتسکی لازم و ممکن است . قطعنا مه در دادن وعده و عیدنسنگ تمام میگذرد . ولی هیچ چیز بدست نمیدهد . تهدید به بریدن کامل از اشکال سویا ناسیونال سویا لیسم میکند بسا این همه بیم دارد از آنکه مهمترین شان را نام ببرد .

در بریتانیانا میدن اشخاص با اسم خود آنها اسامی ادب محسوب میشود تنها شیوه معمول برای نامیدن وکلا قطع نظر از اینکه نمايندگی چه حوزه انتخابیه ای را دارا باشد . استفاده از القاب محترمانه " مردمحترم " و یا " عضو محبوب " میباشد ، حقیقتا که این حضرات ناشه اسلوو هم چه الگو- مآبه و دیپلوماتهای به تمام معنی پالایش یا فته و شسته و رفتہ ای هستند . آنان موقرانه و با متنانت تمام از کنارا صل موضوع میگذرند و در حین به هم

با فتن و عرضه فرمولها بی که در خدمت مسطور داشتن افکارشان میباشد، ادب و نزاکت را به منتهی درجه رعایت میکنند. آنها "رفاقتshan" را به (سیاق یکی از شخصیتها) تورگنیف بنام "گیزوی سرخوش") کلیه سازمانها "تا آنجا که اصول انتerna سیونالیسم انقلابی را به کار میبینند" اعلام میدارند، در صورتیکه نسبت به سازمانها یکه اصول مذبور را به کار نمی بندند، "رفاقتshan" را به ثبوت میرسانند.

"گست کافی ایدئولوژیک" که حضرات ناشه اسلوو هرقدرکه موقرانه بیشتر در کوس و کرنا پیش میدمند به همان اندازه تمایل کمتری به اجرا پیش نشان میدهند، باید به یقین ریشه سوپیال ناسیونالیسم منشاء قدرت آن و طرق مبارزه علیه آنرا نیز دربرگیرد. آنها به هرگوشی توسل میجویند و از این تأسیل بجویند تا خود را پشت یک اسم جعلی پنهان سازند به چشم توده های کارگر خاک بپاشند و در پیوندهایشان را با اپورتونیسم گم و گورکنند، و خیانتشان یعنی در واقع رفتتشان را به آغوش بورژوازی و اتحادشان را با دولتها و ستادها ارتضی مکثوم دارند. سوپیال ناسیونالیستها با قراردادن مبنای کارشان بر روی چنین اتحادی و بر روی کنترل کلیه مقامات مهم، پیش از هر جریان دیگری پیرامون "اتحاد" بین احزاب سوپیال دمکرات چار و جنجال راه میاندازند و کلیه جریاناتی را که با اپورتونیسم ضدیت دارند را دیف گرایشات انشعابگرانه متمهم میسازند. به عنوان آخرین بخشنامه رسمی منتشره از طرف هئیت دبیران حزب سوپیال دمکرات آلمان را در نظر بگیرید که بر علیه نشریات مدافعان انتerna سیونالیسم واقعی یعنی ارگان سوپیال دمکراتهای آلمان و است. این نشریات نه مجبور بودند" رفاقتshan را به انقلابیون "اعلام کنندونه" گست کافی ایدئولوژیکشان را از همه شکال سوپیال ناسیونالیسم" آنها درست کار را با گستن آغاز زدند. و این کار را با چنان شیوه ای انجام دادند که زوزه وحشیانه "کلیه اشکال" اپورتونیستها در آلمان بلند شد. و به این ترتیب ثابت شد که تیرها درست به هدف اصابت کرده اند. اما وضعیت ناشه اسلوو چگونه است؟

این روزنا مه علیه سوپیال ناسیونالیسم دست به قیام زده در حالیکه هنوز در

آستان آن زانوزده است. زیرا نتوانسته نقاب از چهره خطرناکترین مدافعين این جریان بورژوا یی (کسانی نظیر کائوتسکی) برگیرد. او به اپورتونیسم اعلان جنگ نداده بلکه دربرا برا آن خموشی گزیده است و هیچ گام واقعی ای جهت رها یی سوسیالیسم از قیدنگین وطن پرستی برنداشته و چنین تمايلی از خود بروز نداده است. ناشه اسلوو با ابرا زاینکه نه اتحاد و نه گستاخ زگروردگان به بورژوازی امری الزامی نیست، در حقیقت به اپورتونیسم تسلیم شده است و در عین حال ژست مليحی به خود میگیرد که هم میتواند به نشانه تهدید کردن اپورتونیستها به غضب سهمناک آن و هم به علامت دست تکان دادن برای آنها تعبریگردد. اگر اپورتونیستها واقعاً ما هروکار کشته ای که در فن آمیختن عبارت چپ با پراتیک آرام خبرگی کامل دارند، ناچار بآشوبه قطعنامه ناشه اسلوو پاسخ دهند، با حتماً لقوی چیزی شبیه اظهارات دو عضوهیئت تحریریه را بهم میباشند. یعنی اعلام میدارند آنها با "مضمون کلی" "قطعنامه موافقند" (زیرا آنها مطمئناً سوسیال ناسیونالیست نیستند، اووه نه!) و پیرامون شیوه های تشکیلاتی سیاست داخلی حزب بموضع و درجا ای خود "عقیده مخالف" آنان را ابرا خواهند داشت. آنها با ازد شریک و با قافله همراهند.

ولی آنجا که پای روسيه به میان میايد و دور شته سخن به آنجا کشیده میشود با دیپلوماسی ظرفی وزیر کانه ناشه اسلوو لنگ شده و بانا کامی روپرتو میگردد.

قطعنامه میگوید " اتحاد حزبی در شرایط دوره پیشین ناممکنی اش را در روسيه به ثبوت رسانید" (بخوان اتحاد حزب طبقه کارگر با یک گروه از انحلال طلبان قانونی ناممکنی اش را با ثبات رسانید). یک چنین شناختی از اضمحلال بلوک بروکسل، بلوکی که برای نجات انحلال طلبان تشکیل شده بود، شناختی نادرست وغیر واقعی است. چرا که ناشه اسلوواز تصدیق آشکارا این اضمحلال واهمه دارد، چرا میترسد علل چنین اضمحلالی را برای کارگران روشن سازد؟ آیا ترس او از این نیست که اضمحلال بلوک مذبور کاذب بودن سیاست دنبال شده از طرف کلیه اعضا یش را مدلل میسازد؟ آیا بدآن علت نیست که ناشه اسلوو میخواهد "رفاقت" را

"دستکم" با دوفقره نا سیونال سوسیالیسم یعنی با بوندیستها و کمیته تشکیلات (آکسلرود) که هردوی آنها پیرامون نقشه‌ها و امیدها یشان برای احیاء بلوک بروکسل اظهارات مطبوعاتی نموده‌اند، حفظ نماید؟

"شرایط‌نوین ... زمین را زیرپا ای گروههای کهنه خالی میکند!"

آیا عکس این درست نیست؟ شرایط نوین ازمحوالحل طلبی که بگذریم، به هسته اصلی آن (ناشه زاریا) باوجود کلیه نوسانات شخصی و تغییر جمله دادنها، تکانی هم وارد نساخته است. این شرایط بر تعیین ق وشدت اختلاف با این هسته (اصلی) افزوده‌اند. زیراعلاوه بر انحلال طلبی، سوسیال نا سیونالیست‌نیز آب در آمده است. ناشه اسلوو از مسئله انحلال طلبی که در نظر اونا مطبوع وزننده است طفره می‌رود. اوا ظهرا رمیدارکه نو کهنه را زمیدان بدرمی‌کند. اما پیرامون زمین نو، یعنی سوسیال نا سیونالیسم در زیرپاهای انحلال طلبی کهنه ... سکوت اختیار می‌کند! چه طفره مضحکی! ما در باره ناشه زاریا چیزی نخواهیم گفت زیرا دیگر موجودیت‌دارد و در باره ناشه دلوو هم همین طور، زیرا ممکن است احتمالاً پوترسف چروانتین، ماسلف و شرکاء ازنقطه نظرسیاسی آبرو باخته ملاحظه شوند.

نه فقط پوترسف و شرکاء بلکه خودهیئت تحریریه ناشه اسلوو هم آبرو باخته دیده خواهند شد. به این گوش کنیدنا شه اسلوو با توجه به این واقعیت که گروه‌بندی‌های فرآکسیونی و درون فرآکسیونی پدید آمده درگذشته حتی در لحظه انتقالی فعلی نیز به عنوان تنها مراکز (!) وحدت در خدمت اتحاد تشکیلاتی، ولونا قص، کارگران پیشرو و قرارداد براین باور است که شربخشی فعالیتها اصلی ناشه اسلوودر وحدت دادن به انتerna سیو- نا لیست‌ها این روزنامه را ازتبعیت مستقیم و یا غیرمستقیم به هرنوع گروه- بندی کهنه حزبی وهم از وحدت بخشیدن ظا هری و تصنیع هم مسلکان دریک گروه مستقل از نظرسیاسی معارض با گروه‌بندی‌های کهنه مستثنی می‌سازد.

این چه معنی دارد؟ وبا یدچه نامی بر آن گذاشت؟ تا آنجاکه شرایط نوین گروه‌بندی‌های کهنه را زمیدان برد، آنها این شرایط نو را تنها شرایط اصیل می‌شنا سند. ولی وقتی که شرایط نوین، گروه‌بندی نوینی رانه بر اساس اصول انحلال طلبی بلکه برپا یه انتerna سیونالیسم طلب می‌کند، آنکه هرنوع

وحدت استراتژیک انترنا سیونا لیسته را به عنوان وحدتی "قلابی" معرفی کردند. این اوج کامل زیبونی و درمانندگی سیاسی را به نمایش می‌گذاشت! پس از دویست روز تبلیغ انترنا سیونا لیسم، ناشه اسلوو به ورشکستگی کامل سیاسی خود اعتراف کرده است. او "تبعیت" زگروه‌بندی‌ها را که می‌خواهد (چراوازه بغاایت جبونانه تبعیت را به کار میرد) "همبستگی" و "پشتیبانی" و "وحدت منافع و مسئولیت" (ونه ایجادگروه‌بندی‌های نوین). این نشریه می‌گوید، ما به زندگی خود درگروه‌بندی‌های انحلال‌طلب ادامه داده و از آنان تبعیت خواهیم کرد و عین حال از ناشه اسلوو به عنوان یکتا بلوجنجالی استفاده می‌کنیم و یا آنرا تفریحگاهی در میان با غهای پربرگ عبارت پردازی انترنا سیونا لیستی میدانیم. نویسنده ناشه اسلوو همه وظیفه اشان نوشتن و خواندن نیزت‌ها کارشان خواندن خواهد بود. این آقایان مدت دویست روز بزرگ وحدت بخشیدن به انترنا سیونا - لیسته‌ها و راجی کردند که فقط این نتیجه را بگیرند که نمی‌توانند احدی را متحدساً زند. حتی خود خویشتن را یعنی ناشرین و کارکنان ناشه اسلوو را، آنگاه چنین وحدت دادنی را "کاذب" اعلام میدارند. چه تلنگری به پوترسف، بوندیستها و آکسلرود! و چه فریب و خدعاًی در قبال کارگران! عبارات پرطمراه انترنا سیونا لیستی ناشه اسلوو حقیقتاً غیر فراکسیونی علی الظاهر با طبقه کارگر روسیه خود را در هم پیچیده ولی واقعیت این است که گروه‌بندی‌ها که نیز "تنها" مراکزاً تحداً هستند.

افلاس ایدئولوژیک سیاسی ناشه اسلوو همان‌طوری که خود و نیز به آن معترض است، امری تصادفی نبوده بلکه خلاصه کلام، محصول ناگزیر تلاشهای بی شمری است که جهت بی اعتمادی در مقابل صفت بندی قوای واقعی بکار می‌رود. این صفت بندی در جنبش طبقه کارگر روسیه خود را در مبارزه با گرایش انحلال‌طلب و سوسیال می‌هن پرست (ناشه دلوو) بر علیه حمزه بمارکسیستی سوسیال دمکرات کارگر روسیه نمایان می‌سازد، بر علیه همان حزبی که در کنفرانس ماه ژانویه احیاء گردیده، بوسیله انتخابات کویهای کارگری برای دوماً چهارم تقویت شده، روزنامه پراودا بیست ۱۹۱۲-۱۹۱۴ تحکیم‌ش نموده و گروه کارسویال دمکرات روسیه در دومان نایندگی اش را

داشته است. این حزب مبارزه اش را علیه گرایش بورژوا یی انحلال طلبی از طریق پیکاربر علیه گرایش بتمام معنی بورژوا یی سوسیال پا تریا ریسم ادامه داده است. صحت خط مشی این حزب، یعنی حزب ما بوسیله تجربه سرشاردا منه داروتاریخی جنگ اروپا و تجربه ضعیف و کم مایه هزا رویکمین و آخرین تلاش غیرفراسیونی ناشه اسلوو در راه وحدت بخشیدن، به اثبات رسیده است. این تلاش هم با شکست مواجه شده و بدینوسیله صحت قطعنا مه کنفرانس برن (سوسیال دمکرات شماره ۴) که پیرامون "انترنا سیونالیسم افلاطونی" تصویب شده بود\* تاییدشد.

انترنا سیونالیستهای واقعی تمایلی به باقی ماندن در درون گروه - بندهایا و یا ماندن در خارج آنها نخواهند داشت. آنها به حزب ماروی آور خواهند شد.

اول ماه مه ۱۹۱۵ سوسیال دمکرات شماره ۴

برابر متن مندرج در سوسیال دمکرات منتشر شده است.

\* رجوع کنید به صفحات ۱۹۳-۱۹۴ همین جلد - ناشر

## "اشرعده اپورتونیست آلمانی پیرامون جنگ"

کتاب ادوارد دا ویدتحت عنوان "سوسیال دمکراتی در جنگ جهانی" (از انتشارات "به پیش" برلین ۱۹۱۵) پیرامون تاکتیکها بی که حزب رسمی سوسیال دمکرات آلمان در قبال جنگ اتخاذ کرده است، مجموعه حقایق جالبی بدست میدهد. کسانی که ادبیات اپورتونیستی و بطورکلی ادبیات سوسیال دمکراتها را پیگیری میکنند، هیچ نکته تازه‌ای دراین کتاب نخواهندیافت. با اینهمه کتاب مزبورا شر فوق العاده مفیدی است و آنهم نه از جنبه رجوع صرف به آن، مطالعه این کتاب بسیار مایه دارد و برا ای کسی که واقعاً بخواهد به علل تبدیل شدن "ناگهانی" حزب سوسیال دمکرات به حزب سرسپرده بورژوازی آلمان و یونکرها پی ببرد، و مفهوم سفسطه‌های پوج و مبتذلی را که برای توجیه و پرده پوشی این انحطاط عنوان می‌شوند، درک نماید چنان هم کسالت آور نخواهد بود. در عقايد دا ویدیک خصوصیت یکدستی وجا معیت وجود دارد. او دارای عقاید و پویزه سیاست‌مندانه لیبرال کارگری است، خصوصیتی که در آثار رکاوتسکی انسان مزوری که نسان را به نزد روز می‌خورد کوچکترین اشاره‌ای به آن نمی‌شود.

دا ویدیک اپورتونیست تمام‌عیار است وی یارگار دیرینه سوسیال مونا - شفت همتای آلمانی ناشه دلوو نویسنده اثر حجمی پیرامون مسئله دهقا - نی می‌باشد که بوسی از سوسیالیسم و ما رکسیسم نبرده است ظاهرا هر شدن چنین عنصری که سراسر زندگی اش را وقف تباہ کردن جنبش طبقه کارگر از راه رسوخ دادن روحیات بورژوازی در درون آن نموده است، در نقش یکی از زهبران متعدد حزب اپورتونیستی و نماينده و حتى عضوهیئت دبیران حزب پارلمانی رئیستی سوسیال دمکرات آلمان، نشانه کاملاً ماجدی دامنه عميق و شدت روند تحریر در درون سوسیال دمکراتی آلمان است.

کتاب دا وید واجدهیچگونه ارزش علمی نیست. زیرا نویسنده از طرح این مسئله که چگونه طبقات اصلی جامعه کنونی طی چندین دهه مواضعشان را در قبال جنگ تدارک دیده، پرورانیده و ساخته و پرداخته‌اند، در میماند. دا ویدحتی این نکته را به ذهن‌نش خطورنداده، که ریشه‌این مواضع سیاست‌های معینی هستند که از منافع طبقاتی معینی ناشی می‌شوند. حتی دا وید با این

اندیشه که بدون چنین مطالعه‌ای هیچ موضع ما را کسیستی نمیتواند وجود داشته باشد و این مطالعه میتواند اساسی برای شناخت ایدئولوژی طبقات مختلف از خلال موضع‌گیریها یشان در مقابل جنگ فراهم سازدیکسره بیگانه است. وی مدادع سیاست‌لیبرال کارگری است. و تماً متوان وابتكار قدرت استدلالش را درجهت نفوذ در شوندگان طبقه کارگر، پنهان داشتن نقاط ضعف موضع خود از چشم کارگران، و قبل قبول ساختن تاکتیک‌های لیبرالی برای آنان و فرونشاندن غرایانقلابی اشان با نقل بیشتر یعن تعداد ممکن امثله معتبراز "تاکتیک‌های سوسیالیستی در کشورهای اروپائی غرب" (فصل هفتم کتاب دا وید) وغیره بکار میگیرد. ولی کتاب دا وید از نقطه نظر ایدئولوژیک تنها آنجاکه امکان تحلیل آن را میدهد که چگونه بورژوازی بایدبا کارگران سخن بگویدن در آنها نفوذکند، جالب میباشد. جوهر موضع ایدئولوژیک دا ویدچنانکه بخواهیم مسئله را زاین زاویه که اتفاقاً تنها زاویه درست هم هست، بررسی کنیم، در عبارت زیرین خلاصه میشود. "اهمیت رای ما (برای اعتبارات جنگی)؛ مانه برله جنگ بلکه بر علیه شکست رای دادیم" (صفحه ۳۰۹ هست‌مضا مین و مندرجات و نقل قول‌های متعدد کتاب)

تم سراسر کتاب دا وید را همین موضوع تشکیل میدهد. دا وید برای دفاع از این تزمیم مثالهای دست چین شده‌ای از مارکس، انگلیس و لاسال پیرامون جنگ‌های ملی در آلمان (فصل دوم) او اطلاعاتی پیرامون نقشه‌های وسیع پیروزی اتحاد میلث (فصل چهارم) و نیز فاکتها یعنی از تاریخ دیپلوماتیک جنگ (فصل ۵) راذکر کرده است. آوردن فاکتها اخیراً جزء کوششی برای روسفیدنشان دادن آلمان از طریق توسل به ترهات مضحک نمیتوان نامی دیگر داد. ترهاتی که در مضحک بودن، به هیچ وجه دست کمی از ردوبـدل تلگرامهای رسمی در آستانه جنگ ندارند. فصل ویژه‌ای (فصل ۶) از کتاب با عنوان "اهمیت جنگ" حاوی ملاحظات وارقاً می درباره تفوق قدرت آنست، ما هیبت ارجاعی ترا روغیره میباشد. دا وید، البته حامی پروپـا قرص ضلح است. مقدمه کتابکه در تاریخ اول ماه مه ۱۹۱۵ اینگارش یا فته با شعار "صلح بر روی زمین" آراسته شده است. دا وید ضمن انتزاعیونالیست

معرفی کردن خودچنین میگوید: "حزب سوسیال دمکرات آلمان به روح انتربنا سیونال خیانت نکرده است" (صفحه ۸) بلکه "برعلیه افشارندن تخم نفرت و خصوصت مسموم کننده در میان خلقها جنگیده است" و "از همان نخستین روز جنگ اعلام داشته که اصولاً به مجرد دستیابی به امنیت کشور حاضر به برقاری صلح میباشد" (صفحه ۸۴)

کتاب دا وید به نحو تکان دهنده ای آشکار میسا زدکه بورژوازی لیبرال (وکارگزارانشان در درون جنبش کارگری، یعنی اپورتونیستها) ابرای نفوذ در میان کارگران و توده‌ها حاضرند بکرات به انتربنا سیونالیسم سوگند وفاداری یادکنند، شعار صلح را پذیرند، از اهداف الحق طلبانه چشم - پوشی کنند، شوونیسم را محکوم کنند وغیره و به هر عملی علیه دولتخودی، جز عمل انقلابی دست بزنند و به هر کاری در صورتیکه آن کاربر "علیه شکست" باشد، مبارزت ورزند و به بیان ریاضی یکچنین ایدئولوژی ای برای تحقیق کارگران واقعاً هم لازم وهم کافی است. دا دن وعده‌ها بی کمتر از این امکان پذیرنیست، زیرا توده‌ها را جزاً از راه وعده صلح عادلانه، ترساندن از خطر تجارت، و سوگند وفا داری به انتربنا سیونالیسم نمیتوان گرد آورد. دا دن وعده‌ها بیشتر از این هم ضرورت ندارد، (زیرا که وعده‌های بیشتر از این یعنی تسریخ مستعمرات، الحق سرزمینهای بیگانه و تاراج کشورهای مفتوحه، عقد قراردادهای سودآور تجارتی وغیره، نه فقط مستقیماً توسط بورژوازی لیبرال بلکه توسط دسته جنگی اسپریا لیست نظامی)، حکومت پس از جنگ به انجام خواه هندرسید. نقش‌ها بخوبی تقسیم شده‌اند. در حالیکه دولت و باند نظاً می - با حمایت مالی میلیونرها وکل بورژوازی و "کارگر دانان بورژوازی" در حال گرم کردن تنور جنگ دولت لیبرال‌ها توده‌ها را با ایدئولوژی جنگ دفاعی و وعده‌های صلح دمکراتیک وغیره تسلی میدهند. ایدئولوژی دا ویدیک ایدئولوژی لیبرالی و بورژوا پا سیفیستی انسان دوستانه است. ایدئولوژی اپورتونیستها روسی کمیته تشکیلات‌که به مبارزه علیه خواست شکست و علیه تجزیه روسيه و برله شعار صلح وغیره بر - خاسته اند نیز بطريق اولی دارای همین خصلت است.

تاکتیک دیگری که داغ لیبرالی برپیشانی ندارد واژبیخ و بن بـ

تاکتیک پیشین مباینت دارد، تاکتیکی است که نقطه عزیمت‌ش را برگست قطعی از همه کوششها بی که شرکت جستن در جنگ را توجیه می‌کند و بر هدایت عملی سیاست تبلیغ و تدارک و آکسیون انقلابی و بهره برداری تا تمام از معضلات و گره‌گاههای جنگ، بر علیه دولتها خودی قرار داده است. داوید به این خط و مرزکه خط مرزوا قعی بین سیاستهای بورژوازی و پرولتاریا سترنزدیک می‌شود، ولی هدف او زاین نزدیکی تنها اینست که یک موضوع ناگوار را موجه جلوه دهد. وی با رها و بارها از بیانیه بال نام میربدقت عبارات انقلابی آن را زیر ذره بین قرار میدهد و چگونگی دفاع والانت "از ضربه نظامی و انقلاب اجتماعی" را یاد آور می‌شود. (صفحه ۱۱۹) هدف او از این کارا بینست تا با ذکر نمونه والانت شوونیست از خود دفاع کند و نه سمت‌گیری‌ها و جهات انقلابی کنگره بال را با زگو و تحلیل نماید.

داوید بخش قابل ملاحظه‌ای از بیانیه کمیته مرکزی ما و از جمله شعار اصلی آن تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی را ذکر می‌کند. ولی هدف او زاین کار صرف اعلام این موضوع است که تاکتیک‌های "روسی" چیزی از "دیوانگی" و "انحراف فاحش از تصمیمات لانترنا سیونال" کم ندارد. (صفحات ۱۷۶-۱۶۹) اوچنین تاکتیک‌ها بی راه روهایسم (ص ۱۷) امینا مدو می‌گوید که کتاب هروه "حاوی" تئوریهای لنین، لوگزامبورگ و رادک، پانه کوک وغیره میباشد. اما داوید عزیز آیا در عبارات انقلابی قطعنامه بال و مانیفست کمونیست هیچ اثری از هروهایسم وجود ندارد؟ تا مبردن سنند اخیرا برای داوید همان قدرگزنه و نامطبوع است که نام نشریه ما برای سمسکوفسکی. اصل "کارگران میهن ندارند" مانیفست کمونیست بزعم دا وید "مدتهاست که ردگردیده است!" (صفحه ۱۷۶) و اما پیرامون مسئله ملل دا وید در سراسر فصل پایانی کتابش یک مشت اراجیف بورژوازی درباره "قانوں بیولوژیکی تمايز" و چیزها بی ازاین قبیل تحويلما میدهد!

او می‌گوید آنچه بین المللی است به هیچ وجه ضدمی نمی‌باشد، ما طرفدار دفاع از حق ملل در تعیین سرنوشت خود هستیم و بر ضد تحقیر ملل ضعیف مبارزه می‌کنیم. (این بودا ظهرا رناظه‌ای دا وید، ولی اونمی تواند فهمد (شاید هم خود را به نفهمی می‌زند) که توجیه شرکت در جنگ امپریالیستی و

بلندگردن شعار "علیه شکست" دراین جنگ به معنی اقدام کردن نه تنها به عنوان یک ضد سویالیست، بلکه همچنین به عنوان یک سیاستمدار رضد ملی است. زیرا جنگ کنونی جنگی است فی ما بین قدرتهای بزرگ (یعنی قدرتهایی که تعداً دکثیری از ملل دیگر را تحت ستم خود دارند) و با هدف ستمگری بر ملل دیگران گیخته شده است. دریک جنگ امپریالیستی نمیتوان از "ملی بودن" سخن گفت مگر از راه ایفاء کردن نقش یک سیاستمدار سویالیست. یعنی از راه شناسایی حق ملل در رهایی و جدا بی شان از قدرتهای بزرگی که برآنان ستم میکنند. در عصر امپریالیسم راه نجات جراحت طریق عمل انقلابی پرولتا ریای قدرتهای بزرگ، پیشروی فراتراز مرزهای ملی، در هم شکستن آن مرزها و برآنداختن بورژوازی بین المللی وجود ندارد. تا آن زمان که بورژوازی باقی است ملل موسوم به "قدرتهای بزرگ" هم موجود خواهد بود و نتیجتاً ستمگری بر نهاده ملل جهان بقوت خود باقی خواهد بود. برآنداختن بورژوازی سقوط هر نوع تقسیمات ملی را فوق - العاده شتاب خواهد بخشید و این تقسیمات ملی نه تنها موجب کاهش "تمایزات" بشری از حیث ثروت و نوع حیات معنوی، تمايلات ایدئولوژیک، گرایشات و خرد و اختلافات نمیشود، بلکه بر عکس بر شدت شان چندبرابر خواهد افزود.

تاریخ نگارش ژوئن و جولای ۱۹۱۵

اولین نشر در پراودا شماره ۱۶۹

۲۷ جولای ۱۹۲۴

از روی دستخط منتشر شده است.

## شکست حکومت خودی در جنگ امپریالیستی

در جریان یک جنگ ارتقا عی، طبقه انقلابی نمیتواند خواستی جز شکست حکومت خودی داشته باشد. این یک امر بدیهی است. و تنها توسط طرفداران آگاه و مریدان علاج ناپذیر سویا ل شونیسم انکار میشود. سمسکوفسکی در کمیته تشکیلات (درایزوستیا شماره ۱۷) جزو دسته اول، و تروتسکی و بوکوید و کائوتسکی در آلمان در زمرة دومیها قرار دارند. تروتسکی مینویسد: خواست شکست روسیه "گذشتی بی جا و بی معنی و مطلقاً غیرقابل توجیه در قبال روش سیاسی سویا ل پاتریوتیسم میباشد که سمتگیری بسوی خسaran کمتر" را - بطور کاملاً اختیاری و دلخواه در شرایط فعلی - بجا مبارزه انقلابی بر علیه جنگ و شرایط پدید آورنده آن قرار میدهد. (ناشه اسلوو شماره ۱۰۵) این نمونه ایست از آن عبارت پردازیهای پر طمطراقی که تروتسکی همیشه به مددشان اپورتونیسم را توجیه میکند. "مبارزه انقلابی بر علیه جنگ" که اینهمه قهرمانان انتربن سیونال دوم درباره اش جا رونجات را انداده اند اگر به معنای آکسیون انقلابی بر علیه حکومت خودی در اثنا جنگ گرفته نشود، چیزی جزیک ادعای پوچ و بی معنی نخواهد بود. درک این مطلب احتیاج به تفکر چندانی ندارد. آکسیون انقلابی علیه حکومت خودی در اثنا جنگ بدون تردید، نه فقط به معنی خواست شکست حکومت خودی بلکه واقعاً به معنی تسهیل چنین شکستی نیز میباشد (برای خواننده روش بین: به خاطر داشته باشید که این به معنی "ویزان ساختن پلها" سازماندهی اعتصابات نا موفق در صنایع جنگی، و بطور کلی کمک به حکومت برای شکست دادن انقلاب نیست).

تروتسکی عبارت پرداز و لفاظ از درک این موضوع ساده عاجزمانده است. به نظر او خواست شکست روسیه به معنای خواست پیروزی آلمان میباشد (بوکوید و سمسکوفسکی که شرکای تروتسکی هستند عقايدشان را در این باره با صراحت بیشتری بیان میدارند، و یا لااقل چنین تمايلی از خودشان نشان میدهند). ولی تروتسکی شکست طلبی را به مثابه "روش سیاسی سویا ل پاتریوتیسم" تلقی میکند! برای کمک به مردمی که قادر به حل مسائلشان نیستند، قطعنامه برلن (سویا ل دمکرات شماره ۴۰) روش

ساخت که در کلیه کشورهای امپریالیستی پرولتا ریا با یداکنون طالب شکست حکومت خودی باشد. بوکویدوترسکی ترجیح دادنده ازاین حقیقت روی برنا بنددرحالیه سمسکوفسکی (اپورتونیستی) که بخاطر تکرار ساده و پوست کنده نظرات بورژوازی برای طبقه کارگروجودش سودمندتر است (بی آنکه به مفهوم کلماتش بیان دیشدن سخنان زیر را بربان میاورد: "خواست شکست یک حرف مزخرف و بی معنی است. چرا که هم روسیه و هم آلمان میتوانند فاتح شوند" (ایزوستیا شماره ۲).

نمونه کمون پاریس را در نظر بگیرید: فرانسه از آلمان شکست خورد ولی کارگران مغلوب بیسمارک و تی پرشدن! آیا بوکویدو ترسکی لحظه‌ای اندیشیدن که موضع اشان در جنگ همان موضعی است که بوسیله حکومتها و بورژوازی اتخاذ شده و یا اگر زبان لاف زنانه ترسکی را بکار بینیدم، به معنی سرفروم آوردن در برابر "روش سیاسی سوسیال پارتیوتیسم" است. انقلاب در اثنای جنگ به معنی جنگ داخلی است، تبدیل جنگ بین حکومتها به جنگ داخلی از یک طرف با ادب اروپا لافت نظامی ("شکستها") دولتها تسهیل میگردواز طرف دیگر امکان ندارد بدون تسهیل چنین شکستی درجهت چنین تبدیلی قدم برداشت.

دلیل اینکه پوشونیستها (منجمله کمیته تشکیلات و گروه چخیدزه "شعار" شکست را رد میکنند اینست، که این شعار ترنها شعاراتی میباشد که دعوت قاطع به عمل انقلابی علیه حکومت خودی در اثنای جنگ را در بردارد... بدون چنین آکسیونی میلیونها عبارت همچون جنگ بر علیه "جنگ و شرایط وغیره" پیشیزی ارزش ندارند.

هر کس که بخواهد "شعار" شکست دولت خودی در اثنای جنگ را واقعاً و جدا رد کند، با یدیکی ازاين شقوق را ثبات نماید: ۱- اینکه جنگ ۱۹۱۵-۱۹۱۴ ارتজاعی نیست یا (۲) اینکه ناشی شدن انقلاب ازاين جنگ غیر ممکن است (۳) اینکه هما هنگی و کمک متقابل فی ما بین جنبشها ای انقلابی در کلیه کشورهای محارب امکان ندارد. مورد سوم بویژه برای روسیه، کشور بسیار عقب افتاده ای که انقلاب سوسیالیستی بیواسطه در آن امکان پذیر نیست، اهمیت دارد. بهمین سبب انقلابیون سوسیال دمکرات باید نخستین

کسانی با شنده "تئوری وپراتیک، وشعار" شکست را مطرح سازند. این اظهار حکومت کا ملاحقیقت دارد که تبلیغات گروہ سوسیال دمکراتیک طبقه کارگر دردوما تنها نمونه در انترنا سیونال والبته نه تنها نمونه اپوزیسیون پارلمانی بلکه نمونه آژیتا سیون واقع انقلابی ضد حکومتی در میان تودها "بنیه نظامی" روسیه را تحلیل میبرد، واحتمالا همین به شکستش میکشدند. این حقیقتی است که تنها ابلهان میتوانند چشمانشان را برویش فرویندند. مخالفین شعار شکست با رویگردانی از قبول حقیقت کا ملابدیهی پیوند انفکاک ناپذیر میان تبلیغات انقلابی بر ضد حکومت و کمک به فراهم ساختن اسباب شکست آن، ترس خود را بنما یش گذاشته اند.

آیا کمک متقابل و هماهنگ بین جنبش روسیه که جنبشی انقلابی بمفهوم بورژوا دمکراتیک است، و جنبش سوسیالیستی در غرب امکان پذیر است؟ هیچیک از سوسیالیستی هایی که دردهه قبل در این باره صریحاً ظهار نظر نموده اند نسبت به امکان چنین کمکی کوچکترین تردیدی نکرده اند. جنبش پرولتاری اطربیش پس از ۱۷ اکتبر ۱۹۰۵ او اقعاً چنین امکانی را به ثبوت رساند. از کلیه سوال دمکراتها یی که خود را انترنا سیونالیست میدانند بپرسید، آیا تفاهم فی ما بین سوسیال دمکراتها کشورهای مختلف محارب در زمینه "آکسیون" انقلابی مشترک علیه حکومتها محارب را جایز میدانند؟ بسیاری از آنان درست همانند کاٹوتسکی (نویزایت دوم اکتبر ۱۹۱۳) پاسخ خواهند داد، این امکان ندارد بدبینو سیله سوسیال شوونیسم خود را کاملاً بنا یش میگذارند. این از یک طرف دروغ سنجیده و شریرانه ای میباشد که با واقعیات برهمگان آشکار و تنبیه این بال در تعارض است. از طرف دیگر اگرچنین چیزی حقیقت میداشت آنگاه در بسیاری از زمینه ها تماماً حق بجانب اپورتونیستها میبود!

بسیاری ممکن است صدایشان را بتاییداً زنین تفاهمی بلند نمایند، به آنها خواهیم گفت: اگر این تاییدتاری ریا کارانه نیست، مفحک است. تصویر کنیم درایا م جنگ به منظور هدایت جنگ وجود پاره ای تفاهمات "تشریفاتی" از این قبیل انتخاب نمایندگان، ترتیب دادن امضایک توافقنا مه، و انتخاب روز و ساعت مناسب ضرورت دارد. فقط سمسکوفسکیها



میکشاند. آنانکه شعار "نه پیروزی نه شکست" را پذیرفته اند فقط از روی ریا - کاری باما رزه طبقاتی وبا "در هم شکستن صلح طبقاتی" موافقت نشان میدهند. چنین افرای در عمل از سیاست مستقل پرولتری چشم پوشی میکنند زیرا پرولتاریا را در همه کشورهای مغارب تابع وظیفه مطلق بورژوازی حفظ حکومت خودی از شکست میسازند. تنها سیاست واقعاً پرولتری نه سیاست شکست "صلح طبقاتی" در حرف، تنها سیاست مبتنی بر پذیرش مبارزه طبقاتی همانا بهره جسته از مشکلات و گره‌های حکومت و بورژوازی جهت سرنگون ساختن آنان است. ولی به هر حال بدون خواست شکست حکومت خودی و بدون کمک به این شکست چنین سرنگون ساختنی نمیتواند عملی گردد و نمیتوان در راه آن هیچ کوششی بعمل آورد.

پیش از جنگ وقتی سوسیال دمکراتهای ایتالیا یی مسئله اعتصاب توده‌ای را بمیان به میان کشیدند، بورژوازی از نقطه نظر خود و بدون هیچ تردیدی پاسخ داد که این یک خیانت عظیم بوده و با سوسیال دمکراتها با یده‌همچون خائنین رفتار نمود. این استدلال همانقدر درست است که خیانت عظیم کسانی مثل بوکوییده علیه "خیانت عظیم" علام برادری در سنگرهای مانند سمسکوفسکی علیه "تجزیه روسیه" قلمفرسا یی میکند. این اشخاص نقطه نظر بورژوازی را پذیرفته اند و نه نقطه نظر پرولتاریا. بدون ارتکاب "خیانت عظیم" بدون کمک به شکست و به تجزیه و تلاشی قدرت "کبیر" امپریالیستی "خودی" پرولتاریا قادر خواهد بود بر پیکر دولتخودی ضربه طبقاتی وارد ساخته و یا دست برادری به سوی (در واقع) پرولتاریای کشور "خارجی" که در گیر جنگ با "طرف ما" هستند را زنما ید.

کسی که با شعار "نه شکست نه پیروزی" موافق با شد خواه این توافق آگاهانه با شد خواه نا آگاهانه شوونیست و در بهترین حالت یک خرد - بورژوازی متزلزل است. ولی در هر حال او دشمن سیاست پرولتاریا و طرفدار دولتها می‌باشد.

بگذرید از زاویه دیگری به قضیه نگاه کنیم، جنگ نمیتواند شدیدترین احساسات انقلابی را در میان توده‌ها بر نیا نگیرد و حالت آرام معمولی ذهنیت توده‌ها را برهمنزند بدون به حساب آوردن این آشفته ترین احساسات

اتخاذ هرگونه تاكتیک انقلابی غیرممکن است. مشخصات این احساسات کدامند؟ این مشخصات عبارتند از (۱) ترس و یاس، ورشادا حساسات مذهبی. یکبار دیگر کلیساها از جماعت لبریزگر دیده و مرتعین شادمانه اعلام میدارند "هرجا رنج هست مذهب هم هست". (۲) بارز "عنصر کهنه ارتقا یافته نیز همین را میگوید: این حرف اوهم درست است. (۳) تنفر از "دشمن" جایی که دقیقاً توسط بورژوازی نه آنقدرها که توسط کشیشها پروردگار شده و تنهای برای بورژوازی از اهمیت اقتصادی و سیاسی برخوردار است. (۴) نفرت از دولت خودی و از بورژوازی خودی - احساس همه کارگران دارای آگاهی طبقاتی که میفهمند چنین جنگی "درادامه سیاستهای امپریالیستی است، که آنها با "تداوم" نفرتشان از دشمن طبقاتی، با آن مقابله میکنند و از طرف دیگر این راه درک میکنند که "جنگ علیه جنگ، اگر به معنی انقلاب علیه حکومت خودی اثبا شدت‌های یک عبارت مبتذل است. نفرت از دولت خودی و بورژوازی خود بدون مطالبه شکست نمی‌تواند برانگیخته شود. کسی نمیتواند مخالف تمام عیار متارکه جنگ داخلی (یعنی جنگ طبقاتی) باشد بدون آنکه تنفراز بورژوازی و حکومت خودی را بر نیانگیزد.

"مداداعین شعار" نه پیروزی و نه شکست" حقیقتاً در قطب بورژوازی و اپورتونیستها قراردارند زیرا به امکان پذیری آکسیون انتراسیونالیستی انقلابی طبقه کارگر علیه دولت خودی معتقد نیستند و ما می‌نیستند به توسعه چنین آکسیونی کمک نمایند، آکسیونی که بی تردید با وجود دشواری آن تنها وظیفه و تکلیف ارزشمند پرولتاریا و تنهای وظیفه سوسیالیستی اش بشما رمی‌رود. پرولتاریا یکی از عقب افتاده ترین قدرتهاست بزرگ محارب از طریق حزب خود، بخصوص با توجه به خیانت شرم آورا حزا بسوسیال دمکرات آلمان و فرانسه باید چنان تاکتیکهاستی اتخاذ کنند که عملی نخواهند بود مگر اینکه پرولتاریا به "شکست دولت خودی" کمک نمایند و اینهم بسهم خود بسوی انقلاب اروپا، به سوی صلح مدام سوسیالیستی، بسوی آزادی بشریت از ترس، یا س برداشتی و روشنی که هم اکنون حاکم است منتهی می‌شود.

نشر برا بر متن سوسیال دمکرات سوسیال دمکرات شماره ۴۳

## "وضعیت سوسیال دمکراتی روسیه"

دومین شماره ایزوستیا از کمیته تشکیلات و همچنین شماره دوم ناشه دیلو به آموزنده ترین و روشن ترین وجهی وضع سوسیال دمکراتی روسیه را منعکس می‌سازد. هردو نشریه و هرگذام به روش خودمتنا سب با موضع و واهداف سیاسی اشان تلاش هدفمند خویش را در راستای تقویت سوسیال شوونیسم سمت داده‌اند.

ناشہ دیلو نه تنها از هرگونه اختلاف یا خردۀ اختلافات عقیدتی در میان نویسنده‌گانش گزارشی ندارد و از اقامه خفیف ترین اعتراض به "پوترسو- فیسم" در آن اثری نیست بلکه در بیانیه ویژه "هیئت تحریر" گذشت. جانبداری از پوترسو-نیسم میکندکه "انتربن سیونالیسم" خواستار "جهت- گیری براساس اوضاع بین‌المللی" میباشد که ماریاری میدهدتا بتوانیم راجع به اینکه پیروزی کدام بورژوازی در جنگ حاضر برای پرولتا ریا مطلوبتر است تصمیم‌گیریم و این یعنی که همه نویسنده‌گان این روزنامه اساساً وذا تا سوسیال شو نیست هستند. عدم توافق آنها با کائوتسکی، که جزوء اش تما ما به توجیه سوسیال شوونیسم بین‌المللی اختصاص دارد، در زمرة خردۀ اختلافات درون سوسیال شوونیسم است. همه آنها به این جزوء کائوتسکی القابی نظیر "درخسان"، "جامع"، "از لحاظ تئوریک ارزشمند" اعطای کرده‌اند. کسیکه با چشم بصیرت به مسئله نگاه کند، نمی‌تواند متوجه این مطلب نگردد. که هیئت تحریریه ناشه دلو اولابدینو-سیله شوونیسم روسی را می‌شمارند و ثانیاً آما دگیشان را برای عضو سوسیال شوونیسم بین‌المللی وتن دادن به آن نشان میدهند.

ناشہ دلو در فصل "روسیه و خارج" دیدگاه پلخانف و آکسلرود را، که نویسنده‌گان نشریه مذکور (بدلیل خوبی) اتما بیزی می‌انشان قائل نیستند، نقل می‌کند. نکته خاصی که با زهم هیئت تحریریه (ص ۱۰۳) آنرا اعلام میدارد "تطابق نظرات پلخانف و ناشه دلو" از بسیاری جهات است. تصویر اوضاع از این روشنتر ممکن نیست. آن "جريان" "قانونی" که ناشه دلونما یندگی می‌کند، از کل "بلوک بروکسل" گه بگذریم واقعیتی مربوط به سالهای ۱۹۱۰-۱۵ روسیه است که تکامل اپورتونیستی خود را در نتیجه

هزاران رشته پیوندبا بورژوازی لیبرال تحکیم و تکمیل نموده و انحلال طلبی را با سوسیال شوونیسم به کمال رسانده است. به برنا مه حقیقی این گروه که در زانویه ۱۹۱۲ از حزب ما خراج گردید، حالمضمن بسیار مهم و جدیدی افزوده گردیده: تبلیغ ایده هایی که طبقه کارگر را به حفظ و گسترش منافع وامتیازات ملی حاکم بورژوازی وزمیندا ران روسيه بزرگ حتی در صورت لزوم به قیمت جنگ فرامیخواند.

هدف واقعی، سیاسی فعالیت های قانونی گروه چخیدزه و فعالیتهای غیرقانونی کمیته تشکیلات را کوشش بمنظور پرده پوشی همین واقعیت سیاسی به کمک عبارت پردازی "چپ" و ایدئولوژی شبه سوسیال دمکراتیک تشکیل میدهد. در قلمرو ایدئولوژی شعار "نه پیروزی - نه شکست"، و در قلمرو پراتیک مبارزه برضانشاعاب که بی اعراب همه مقالات ایزوستیا شماره ۲ بخصوص مقالات مارتاف، یونفو ما شینادزه از آن اشاع شده اند. اینست مشغله و برنامه (البته از دیدگاه اپورتونیستها) کاملا درست "آشتی" بـناشه دلو و پلخانف. مقاله درباره "دفاع از کشور" به مثابه "وظفیه دمکراسی" از آقای الکسینسکی "انقلابی سابق" رادر" رج" شماره ۱۴۳ (۱۹۱۵-۲۷) صفحه ۱۹۱۵) بخوانید، خواهید دید که مرید غیر تمدن شوونیست امروزی پلخانف تمام اما به شعار "نه پیروزی نه شکست" تسلیم شده است. درواقع این شعار مشترک پلخانف، ناشه دیلو، آکسلرود، کوسوفسکی، ما رتفو سموکوفسکی است که البته (بدون هیچ شکلی!) در بین خود "خرده اختلافات کاملا مشروع" و "اختلافاتی در جزئیات" نیزدا رند: از نظر ایدئولوژیک و بنیادی محتوی این برادری زمینه مشترک پذیرش شعار "نه پیروزی، نه شکست" است (به عنوان معتبرض با یدگفت: کی پیروز می شود و کی شکست می خورد؟ آشکار است هر که با شدادر حکومت های موجود، از طبقات حاکمه معاصر می باشد) در حوزه سیاستهای عملی، محتوی این برادری راشعار "اتحاد" یعنی اتحاد با ناشه دلو می سازد. این اتحاد به مفهوم تائید این واقعیت است که در روسیه ناشه دلو به کمک گروه چخیدزه به هدایت سیاستهای جدی (جدی در معنای بورژوازی کلمه) ادامه دهد و فعالیتهای جدی را در میان توده ها عملی سازد و در همان حال کمیته تشکیلات و شرکاء در خارج و مخفیانه به خود

اجازه دهنده بعارت پردازی "چپ" خرد محافظه کارانه و شبہ انقلابی  
بپردازنده‌ها زین قبیل. بگذرای خیال‌باف نکنیم! بلوک بروکسل که ناگهان  
سقوط کرد و ثابت نمود جزری‌کاری چیزی در برندارد درست به همین دلیل  
برای اختفای شرایط نفرت آورسیاسی کنونی فوق العاده مناسب است.  
در ژولای ۹۱<sup>۴</sup> به مدد قطعنامه‌های شبہ چپ غیرالزام آور خودناشازیا و  
سوریان را بوچایا گذاشت را پنهان می‌ساخت. در ژولای ۹۱<sup>۵</sup> ادیگراشری از  
"گردهم آیی دوستان" و "رونوشت جلسات" نیست، اما از قبل توافقی  
اصلی میان "بازیگران" عمد پیرامون همدستی در اختفای سوسیال -  
ناسیونالیسم ناشه دیلو وجود داشت و پلخانف و آکسلرود، استعمال  
پاره‌ای جملات شبہ چپ همین کار را می‌کنند. یک‌سال، سالی مهم و دشوار  
در تاریخ اروپا سپری شد. دیگر آشکار گردیده که دمل سیاست ملی لیبرال  
کارگری بیشتر احراز سوسیال دمکرات اروپا را خفه کرده است. این امر  
در درون انحلال طلبی هم به کمال خود رسیده‌لوی "دوستان" مانند موسیقی-  
دانان در "کوراتت" افسانه‌ای کویلوف فقط جاها یشان را در دسته  
نوازندگان عوض کرده‌اند تا با سردون نغمه‌ها بی دروغین همان ترانه  
قدیمی: اتحاد! اتحاد! (با ناشه دلو) ! را! داده دهند!

بخصوص نمونه ناشه اسلوو که در پاریس منتشر می‌شود برای جانبداران صادر  
"اتحاد" درس آموز است. ایزوستیا کمیته تشکیلات در شماره ۲، حمله  
مهلکی به ناشه اسلوو صورت داده بطوریکه مرده ناشه اسلوو (سیاسی یا  
فیزیکی)، این چندان اهمیتی ندارد (تنها مسئله روز است. ایزوستیا، ناشه -  
اسلوو را براحتی و با اعلام آنکه مارت (کسی که ناگهان به اتفاق آرا توسط  
سمکوفسکی و آکسلرود احتکالا) به خاطر آنکه پذیرفته دیگر عبارت غیر مودبانه -  
ای درباره مرگ "به پیش" بربان نراند، خود را در مرکزیت کمیته  
تشکیلات یافت) و نتیجه خوب همکاران ناشه اسلوو که عمیقاً به کمیته  
تشکیلات گرایش داشتند "خطاهای خود را پذیرفته‌اند" و پذیرفته‌اند که  
"ساده‌لوحانه" (مارتف اینجا در نقش یک ساده دل کاملاً چشم و گوش  
بسته!) گمان می‌کرند ناشه اسلوو ارگان مشترک انترناسیونالیست‌هاست  
در حالیکه ناشه اسلوو بر استی ثابت کردهم "فرقه گرا" است و هم "بدنبال

انشاءاب (به این قسمت بنوبه خودسمکوفسکی "آنا رکوسنديکالبيستي" را اضا فه کرده است) جريانات "ميباشدوعلاوه براينها" نشريه سوسيالدمکرات لنين را موردنگذشت قرار ميدهد.

همگان شاهدکوشش نافرجام سه بخش ناشه اسلوو برای اتحاد در طی ۷ یا ۸ ماه اخير بوده اند. آنها عبارت ميشونداز: (۱) دو عضو دست چپى هیئت تحريريه (ناشه اسلوو شماره ۱۰۷) که صميمانه به انتربنا سيونالبيسم علاقه نشا نميدارند بشه نشريه سوسيالدمکرات تمایل ميورزیدند (به قطعنامه تنهنيت که گروه ما در پاريس برايشان ارسال داشت درناشه اسلوو شماره ۱۲ انگاه کنيد)، (۲) اما رتف واعضاي کميته تشکيلات (نيمه خوب)، (۳) ترتسکي کسی که هرقدرهم درا صول با سوسيال شونيسیم در عدم توافق کامل باشد، با زهم با آنها در همه چيز عمل موافق است. (و ضمنا درسا يه "واسطت ملواز ظرافت" آيا اين همان چيزی نيشت که خودشان زبان دبپلما تيک ميخوانند؟) گروه چخيدزه قرارداد.

دوستداران صادق اتحاد بايدا زخوب بپرسند: چرا ناشه اسلوو مض محل شد و تجزيء گردید؟ عادت شده است که انشئاب را با "سياست" تنفربرانگيز "انشاءاب گري" لنينيستهاي مخوف و حشتاك توضيح ميدهند (مقالات سمکوفسکي درا يزوستيا شماره ۲۰ آكسلرود درناشه اسلوو و غيره و غيره). با اين وجود "لنينيستهاي" مخوف هرگز همکارنا شه اسلوو نبوده اند و به همین دليل ساده هم نميتوانسته اند آنرا منشعب ساخته و با ترك كرده باشند. پس دليل اين انشئابات چيست؟ آيا اتفاقی بود؟ آيا به اين دليل نبوده که اتحاد بین کارگران سوسيالدمکرات و ناقلان نفوذ بورژوازي (در حقیقت عمال بورژوازي ليبرال شونيسیت) کمدرتنا شه دلومتمركزندنا ممکن و زيان آور است؟

بگذر علاقمندان به "اتحاد" در اطراف اين مسئله بيا نديشند. در سوسيالدمکرا- سی ازوبا، کاثوتتسکی وها وزه مشترکا به همراه شخص برنشتین در محیط و شکل ديگري خواستار "اتحادند" اين "تورتيه ها" که احساس كرده اند توده بسوی چپ سوسيالدمکرا- سی گرايش پيدا كرده پيشنها صلح، صلحی با شرط ضمنی آشتبای را ميدهند، برای آنکه در حرف سياست "چهار آگوست" را رد كرده باشند،

برای لپوشانی شکافمیان سیاستسوسیال دمکراتیکوناسیونال لیبرال- کارگری به عباراتی که هیچ الزام و تعهدی ایجاد نمیکنند (ومطمئناً حتی برای هیندبورگ و جو فرهم ناخوشایند نیستند) درباره "صلح" (شعا رصلح خیلی به این منظور مناسب است) و به ردا فلاتونی الحق طلبی وغیره توسل میجویند. برنامه کاٹوتسکی و برنشتین تقریباً معین است. برنامه ایکه سوسیال شوونیستها ای فرانسوی از پیوستن بدان، همانطورکه در اول مهندی آواز عبارت مشابهی بگوش میخورد، هیچ ابائی ندارند. بریتانیائیها ای خوب مستقل کارگری از صمیم قلب چنین سوسیال شوونیستی را بشرط استنار با تعدادی متمم‌ها ای چپ موردنگذشت قرارخواهند داد و در حال حاضر چنین به نظر میرسد که اعضای کمیته تشکیلات و ترتیسکی مقدراً است که به جا رختی کاٹوتسکی و برنشتین آویخته شوند.

ما این چرخش لیدر اپورتونیستها ولیدر ریا کاران شوونیست اردوی "رادیکال" به چپ رایک نمایش کمی برای نجات آنچه در سوسیال دمکراسی ریشه دوانیده میدانیم. نمایشی که بوسیله خم کردن کمان به چپ با بهای ناچیزگذشت‌ها در حرف نسبت به چپها میخواهی دسیاست ناسیونال لیبرال کارگری را حفظ کند.

وضع عینی در اروپا از این‌نقره است: در میان توده‌ها سرخورده‌اند. رضا یتی، اعتراض، خشم و روحیات انقلابی در حال نضج است. روحیه‌ای که میتواند در درجه معینی از رشد با سرعتی با ورنکردنی به عمل تبدیل شود. شیوه عملی طرح مسئله اکنون اینست: کمک به رشد و گسترش عمل انقلابی علیه بورژوازی و حکومت خودی یا ممانعت، کندکردن و خاموش ساختن روحیات انقلابی. برای رسیدن به هدف اخیر بورژوازی لیبرال و اپورتو- نیستها با هرگذشت لفظی نسبت به چپ، با هر تعداد ازوعده‌ها در رابطه با خلع سلاح، صلح، رد الحق طلبی، رفرمها از هر قبیل: هرچیزی که به تصور آید موافق نشان خواهند داد. (وازجهٔ منافع اشان با یدهم موافق باشند) اما فقط بشرط آنکه گسیختگی میان توده‌ها و رهبران اپورتونیست از میان برداشته شود و گردیدن بوسیله تداوم با زهم بیشتر هرگونه عمل جدی انقلابی مها رگردد.

ما به توده‌ها می‌گوئیم به هیچ برنا مه پر هیا هوئی اعتماد نکنید، فقط به آکسیون انقلابی توده‌ای خود بر علیه حکومت و بورژوازی خودا تکان نمی‌چنین آکسیونی را پیش ببرید. بدون جنگ داخلی برای سوسیالیسم، بربریت را گریزی نیست و پیشرفت اروپا امکان ناپذیر است.

بعد التحریر: این مقاله بپایان رسیده بود که مجموعه‌ای از مقالات زیر عنوان "جنگ" نوشته آقای پلخانف و انقلابی سابق "آقای آلکسینسکی و شرکاء بدمستان رسید. مجموعه‌ای از سفسطه و دروغ‌های سوسیال شونیستها که جنگ ارجاعی غارتگرانه تزاریسم را "عادلانه"، "دفاعی" و "غیره جلوه میدهد. ما این نمونه ننگین خدمتگذاری به تزاریسم را در اینجا ذکر کردیم تا توجه کسانی را که صادقانه مایلند به مندچرا انتربن سیونال دوم ورشکسته شد جلب کنیم. ضمناً توافق کامل این سوسیال شونیستها علی هم با چخیدره وهم با کل گروه اوپرا همیت است. همچنین کمیته تشکیلات، تروتسکی، پلخا - نفو آکسلرود و شرکاء طبعاً با گروه چخیدره موافقت دارد چرا که سالهاست مهارت خود را در حمایت از این اپرتو نیستها و خدمت به آنها ثابت کرده‌اند.

آقایان پلخانف و آلسینسکی بی شرمانه درباره گروه سوسیال دمکرات کارگری روسیه در دو ماکه اکنون به سبیری تبعید شده دروغ می‌گویند. احتمالاً فرصتی دست خواهد داد تا ذکر اسناد این دروغها را افشاء نماییم.

سوسیال دمکرات شماره ۴۳

۱۹۱۵-ژولای ۲۶

## ۱ رزیابی شعار صلح

وینا آربایتزا یتونگ، ارگان مرکزی سوسیال دموکراتهای اتریش ، در شماره ۲۷ ژوئن خود، اطهار نظر بسیار آموزنده‌ای را نقل میکنده در روزنامه حکومتی آلمان، نورد دویچه آلمانیه انتشاریا فته بود.

این اطهار نظر پیرامون مقاله‌ای بعمل آمده که بوسیله کوارک یکی از سرشناس ترین و (فاسدترین) اپورتونیستها حزب "سوسیال دموکراتیک" آلمان نوشته است، و در بخشی از مقاله چنین گفته است: "ما سوسیال دمو - کراتها آلمانی ورفاخی اتریشی مان مکرراً اعلام داشته‌ایم که آماده‌ایم تا تماسها بی را (با سوسیال دمکراتها ای انگلیسی و فرانسوی) بمنظور آغاز مذاکرات صلح برقرار کنیم. دولت امپراطوری آلمان در جریان این موضوع قرار دارد توکنون هم کمترین مانعی در سر راهمان ایجاد نکرده است."

"ناسیونال لیبرال" که یک روزنامه ناسیونال لیبرال آلمانی است گفته است که این عبارات اخیراً دونوع میتوان تفسیر نمود. نخست آنکه حکومت هیچ گونه موانعی در سرراه "آکسیون سیاسی بین المللی" سوسیال دمکراتها، تا جاییکه از چهار چوب قانونی تجاوز نکندو" برای دولت خطیز در بر نداشته باشد" ایجاد نمیکند. روزنامه میگوید این امر از زاویه "آزادی سیاسی" کا ملاقاً بل درک است. دوم اینکه حکومت آلمان تبلیغ صلح بین المللی را "ولوتلویحا" تائید میکند و حتی به این تبلیغات بمثابه ای از این راه را جهت بنادر کشتن یک پایه مقدماتی برای کوشش امکان صلح برخور دمیکند. روزنامه ناسیونال لیبرال طبعاً تفسیر دوم را تفسیری پرت از موضوع میداند، روزنامه که در این مورد از حمایت رسمی دولت برخوردار است تا آنجا پیش میروند که میگویند: "دولت هیچ وجه استراکی با تبلیغات صلح بین المللی ندارد توکنون بر چنین تبلیغاتی چه از جانب سوسیال دمکراتها و یا میانه‌گیرهای دیگر اعمال فشار نکرده است".

چه معصوم نمایی خنده آوری! این نظر نیست؟ چه کسی با ورخواهد کرد که دولت آلمان، همان دولتی که نوشتن مطالب مربوط به مبارزه طبقاتی را در نشریه "به پیش" منوع ساخته، قوانین خشن نظامی بر ضد میتینگ‌های عمومی وضع نموده و برای پرولتاریا "بردگی نظامی" واقعی معمول داشته

است، چنین دولتی به پیروی لیبرالیسم مخفی "هیچ مانعی" برسر راه این آقایان قرار ندهد و آیا کوارک وزودکوم، یکی یا هر دو در ارتباط دائمی با جنتلمنهای حکومتی نیستند؟

این هزار بار محتمل تراست که کوارک غفلت حقیقت را بیان داشت (یعنی تبلیغات ما وقتی شروع شد که سوسیال دمکراتها بطور مستقیم یا غیرمستقیم با دولت به تقاضا رسیدند) و سخنان اوتتها بخاطر کتاب حقیقت "رسماً مورد تکذیب" قرار گرفت.

این درسی است برای عبارت پرستانی مانند تروتسکی (مرا جعه کنید) به شماره ۵۰۵ انا شهادلوو) که تقابلمابا - از شعار صلح دفاع میکنند و بدون هیچگونه دلیلی در این گیرودا رمدعی میشود که "هم جناح چپ" تحت همین شعار برای "آکسیون" متحده شده اند! اکنون حکومت یونکری آلمان صحت قطعنا مه مارا به ثبوت رسانیده (سوسیال دموکرات شماره ۴۰) که میگوید تبلیغ صلح هر آینه با "فراخوان به آکسیون انقلابی توده ای همراه نباشد" فقط میتواند "بذر توهمند بپاشد" و "پرولتاریا را به بازیچه ای در دستان دیپلوماسی سری کشورهای محارب" بدل سازد.

این موضوع موبیموده با ثبات رسیده است.

تا چند سال دیگر تاریخ دیپلوماسی ثابت خواهد کرد که همه جا بیش از پورتونیستها و حکومتها بر سر پرگویی پیرامون صلح بطور مستقیم و یا غیر مستقیم، تفاهم جود داشته است. واين مسئله تنها منحصر به آلمان نمیباشد. دیپلوماسی ممکن است این موضوع را پنهان کند ولی جنایت بر ملاخواه شد.

هنگامی که چپ تحت شعار صلح دست به اتحاد زد، این کارشان در خور تشویق بود زیرا بدینوسیله گام نخستین را در اعتراض برعلیه شوونیسم برمی-میداشتند، درست همانگونه که اعتراض به نوع گاپونی-نخستین اعتراض ترس آلد کارگران برعلیه تزار بشم رمیرفت. ولی از آنجا که چپها حتی امروز هم خود را به این شعار محدود ساخته اند (شعارهاتکلیف رهبران سیا-سی آگاه هستند) آنان چپهای فرومایه ورزشی هستند و نتیجاً باندازه یک ارزن "آکسیون" در قطعنا مه هایشان وجود ندارد، بازیچه ای هستند در دستان

زودکومها، سمباتها، هایدما نهاد، جوفها و هیندبورگها.  
کسی که حتی امروزوقتی که دیگر شعار صلح (بدون فراخواندن توده به آکسیون انقلابی) در کنفرانس وین طبل رسواشی اش بصداد را آمده از درک این نکته عاجز بماند، چنانیں فردی خیلی ساده، همراه با برنشتین، کائوتسکی و شرکاء و دست در دست شاید مان (فوراشتا ند آلمان - هیئت دبیران آن) در فریب سوسیال شوونیستی مردم و لوئندانسته وغیر عالمانه شریک میباشد.

تاریخ نگارش جولای و آگوست ۱۹۱۵

## "مسئله صلح"

مسئله صلح بمتابه یک برنامه عمل فوری برای سوسیالیستها و در همین رابطه مسئله شرایط صلح نظرهای را بخود معطوف داشته است. با بد از "برنرتواخت" بخاطر مساعی اش در طرح این مسئله، آنهم نه از دید-گاه خرد بورژوا ما با نه رایج بلکه از زاویه ای حقیقتنا پرولتری و انترناسیونا-لیستی قدردانی بعمل آورد. یادداشت هیئت تحریریه در شماره ۷۳ نشریه ("اشتیاق صلح") (Friedensehnsucht) دایرپراینکه سوسیال-دموکراتهای خواهان صلح در آلمان با یادبا سیاستهای دولت یونکر قطع رابطه کنند بسیار عالی و شایان توجه بود و همچنین حمله رفیق P.A. (در شماره ۷۳ و ۷۵) این نشریه به "لفاظیهای دهان پرکن عبارت پردازان (Wichtigtuerei machtloser Schönredner) مفلوک" که بیهوده در تکاپوی حل مسئله صلح از نقطه نظر خرد بورژوازی هستند، بسیار جالب بود. حال ببینیم سوسیالیستها این مسئله را چگونه با یدم طرح نمایند. شعا رصلح را میتوان هم در رابطه با شرایط معین صلح و هم اصولاً بدون رابطه با هرگونه شرایطی، بلکه بمفهوم عام آن (صف و ساده صلح عنوان کرد.. Frieden ohne weiters

شق دوم علنا شعاری را موردنظردارد که نه تنها غیر سوسیالیستی است بلکه فاقد هرگونه مفهوم و محتوا بیی نیز میباشد. اکثریت مردم و حتی عناصری از قماش کیشتر، جوفر، هیندبورگ و نیکولای خون ریز، خواهان صلح به مفهوم عام آن هستند، زیرا همگی آنان خواهان پایان جنگند. گره کارا بینجا است که هر کدام از آنها شرایط صلحی را معین میکنند که شرایطی امپریالیستی (به این معنا که برای سایر خلقها شرایطی یغما گرانه و اختناق آور است) و بنفع ملت "خود" او هستند. با ید شعارها بیی را پیش کشیده با تبلیغ و ترویجشان توده قادر شود تما یزفا حش و بیی حد و حصر بین سرما یه داری (امپریالیسم) و سوسیالیسم را ببیند، و نه شعارها بیی که هدف از طرحشان آشتی دادن دو طبقه متخاصم و دو مشی سیاسی متخاصم - بکمک یک فرمول در برابر دارند که امور بغاوت متفاوت - باشد.

و در ادامه آمده است: آیا سوسیالیستهای کشورها مختلط میتوانند

برسر شرایط معین صلح به وحدت دست یا بند؟ چنانچه جواب مثبت باشد، درا ینصورت شرایط صلح بی تردید، با یدشنا سایی حق کلیه ملل را در تعیین سرنوشت‌شان و همچنین خودداری از هرگونه "الحاقد طلبی" یعنی خودداری از نقض چنین حقی را در برداشت باشد. هرگاه این حق فقط برای برخی از ملل شناخته شود، درا ینصورت‌شما مدافعت امتیازات ملل معینی و نتیجتاً یک ناسوسیا لیست و امپریا لیست هستیدونه یک سوسیا لیست. اما چنانچه چنین حقی برای کلیه ملل ملاحظه شود آنوقت دیگرفی المثل فقط بلژیک نمیتواند از چنین حقی برخوردار شود، بلکه با یدا این حق بکلیه خلق‌های اسندیده هم در اروپا (ایرلندیها در بریتانیا و ایتالیا) و دانمارکیها در آلمان و پنجاوه و هفت درصد جمعیت روسیه و قس علیه‌ها (وهم بملل خارج از اروپا یعنی کلیه مستعمرات تعمیم یا بد. یا دآوری رفیق در این باب بما بسیار برجا و بمورد است. بریتانیا و فرانسه و آلمان جمداداری جمعیتی یکصد و پنجاه میلیونی هستندحال آنکه چهار میلیون جمعیت مستعمرات در زیرستم دارند! جوهر امپریا لیستی جنگ، جنگی که بخاطر منافع سرمایه داران افروخته شده فقط در این نیست که جنگ مذبور با هدف تجا وزبه ملل نوپا و تکه پاره کردن مستعمرات برپا شده بلکه قبل از هر چیز در این واقعیت نهفته است که آنرا ملل پیشرفت‌های راه‌انداخته اند که تعداً کثیری از خلق‌های دیگر اکثریت جمعیت‌جهان را در قید است خوددارند.

سوسیال دمکرات‌های آلمان که اشغال بلژیک را توجیه و یا با آن روی موافق نشان میدهند، حقیقتاً امپریا لیست و ناسیونالیست‌دونه سوسیال - دمکرات، زیرا که در واقع "حق" ستم بورژوازی آلمان (همچنین تا حدی کارگران آلمان) بر بلژیکها، آلزا سیها، لهستانیها، سیاهان آفریقا و قس علیه‌ها هستند. آنان سوسیا لیست نبوده، بلکه نوکران بورژوازی و همدست اور در تاریخ و چپاول ملل میباشد. سوسیا لیست‌ها ای بلژیک که تنها خواستار رها بین بلژیک و پرداخت غرامت به آن هستند، نیز در حقیقت مدافع بورژوازی بلژیک میباشند. همان بورژوازی که به سرکیسه کردن ۱۵۰۰۰٪ ۰۰

جمعیت کنگویی و کسب امتیازات و منافع درکشورهای دیگر ادامه میدهد.  
بکارگرفتن اتنوع و اقسام دسیسه چینی و دوزوکلک برای حفظ و تامین سود  
این سرما یه گذاریها "منافع ملی" واقعی "بلژیک پر عظمت" قلمداد  
میگردد. همین مسئله در موردروسیه، بریتانیا، فرانسه و زان آنهم در مقیاس  
بزرگتری مصداق دارد.

ادامه میدهد: اگر بخواهیم خواست آزادی ملل تنها عبارتی میان تهی  
نباشد که فقط امپریالیسم و ناسیونالیسم در چند کشور معین را فراگیرد، در این  
صورت با یهدا بین خواست برای کلیه خلقها و مستعمرات تسری یا بد. با این همه  
چنین خواستی اگر با یک رشته انقلابات در کلیه کشورهای پیشرفت همراه  
نمیباشد، رکور است در سطح یک ادعای پوج باقی خواهد ماند. بعلاوه این  
خواست بدون وقوع یک انقلاب سوسیالیستی پیروز مند تحقق نخواهد  
یافت.

آیا این بدان معناست که سوسیالیستها میتوانند به خواست صلح که  
از جانب توده های انبوه مردم سرداده میشود بی تفاوت بمانند؟ بهیچ وجه.  
شعارهای پیشا هنگ از نظر طبقاتی آگاه کارگران یک چیز است و حال آنکه  
مطالبات خود بخود توده های یک چیز بکلی متفاوت دیگر، تمايل صلح  
خواهی یکی از مهمترین علائم بروز آغازهای یا سازdroغهای سیرژوازی  
پیرامون "جنگ رهایی" و "دفاع از میهن" و ترهات دیگری از آین  
دست را، بطور واضح نشان میدهد. این علائم با یدموردهای قیقرین توجهات  
سوسیالیستها واقع شوند. با یدکلیه کوششها راجهت بهره گیری از آین تعامل  
مردم به صلح بکارانداخت. و ما چگونه با یدازان تمايل بهره برداری کرد؟  
تا یه دشوار صلح و تکرار آن به معنی تشویق "لغاظهای دهن پرکن" و یا  
(بدتر از آن لغاظهای غالب ای کارانه) عبارت پردازان مفلوک در فریب  
مردم با این توهمند که گویا دول موجود طبقات حاکم کنونی قادرند - بدون  
"درس گرفتن" از یک سلسله انقلابات (و یا اینکه بدون برانداخته شدن)  
صلحی مطلوب و با ب میل دموکراسی و طبقه کارگر اعطانمایند. هیچ فریب  
ونیرنگی این گونه به چشم کارگران خاک نمی پاشدو آنان را با یک دیدگمراه  
کننده تر پیرامون فقدان تضاد عمقی ما بین سرما یه داری و سوسیالیسم آغشته

نمیسازد و بردگی سرما یه داری رانمی آراید. خیر، ما با یدا ز علاقمندی به صلح جهت تفهیم این مسئله به توده ها استفاده کنیم که منافع موردنظر شان بدون رخ دادن یک رشته انقلابات قابل حصول نخواهد بود.

پایان جنگ، صلح در بین ملل، متوقف شدن غارت و تجاوز- این است ایده آل ما، ولی تنها سفسطه جویان بورژوازی می توانند توده ها را بدون فرا خواندن مستقیم وفوری اشان به آکسیون انقلابی با چنین ایده آلتی گمراه نمایند. زمینه برای چنین تبلیغاتی فراهم است و برای انجام چنین تبلیغاتی قطع ارتباط با پورتونیستها، این متحدین بورژوازی گرچه بطور مستقیم (حتی در سطح مبادله اطلاعات با مقامات حکومتی) اوچه بطور غیرمستقیم از فعالیت انقلابی جلوگیری میکنند ضرورت مبرم دارد.

ونکته دیگر اینکه شعار حق ملل در تعیین سرنوشت را باید در رابطه با مرحله امپریالیستی سرما یه داری مطرح ساخت. ما طالب وضع موجود ویسا طرفدار اتوپی مبتدل بی طرفی در جنگهای بزرگ نیستیم. ما از مبارزه انقلابی بر علیه امپریالیسم، یعنی سرما یه داری جانبداری میکنیم. امپریالیسم عبارت است از مساعی مللی که بر تعداد دیگری از ملل بمنظور توسعه و تشدید سistem گری برآنان و باز تقسیم مستعمراتی اعمال فشار میکنند.

بهمین جهت است که امروزه مسئله تعیین سرنوشت ملل محور فعالیت سوسیالیستهای ملل ستمگر را تشکیل میدهد. سوسیالیستهای ملل ستمگر (بریتانیا، فرانسه، آلمان، رُپن، روسیه و یا لات متحده امریکا و قس علیه‌ها) که چنانچه حق ملل ستمدیده در تعیین سرنوشت شان را بر سمت نشناشند (یعنی حق جدا یی را اودر راه آن پیکار نکنند، چنین اشخاصی حقیقتاً شوونیست اند و نه سوسیالیست).

امروزه تنها چنین دیدگاهی میتواند بیک مبارزه صادقانه و پیگیر بر علیه امپریالیسم و بیک راه حل پرولتری و نه کوته بینانه و عالمیانه درباره مسئله ملل بیانجا مدد. تنها چنین نظرگاهی می تواند به کاربست پیگیراصل مبارزه بر علیه هر نوع ستمگری بر ملل منتهی گردد. و این بی اعتمادی در میان پرولتا ریای ملل ستمگر و ستمدیده را زايل ساخته و به پیکار متحدا نموده و انترنا سیونالیستی آنان در راستای انقلاب سوسیالیستی (یعنی تنها

نظام تحقق دهنده برابری کامل ملل) بعثاً به راهی متمايزاً ذات پی مبتذل آزادی دول کوچک بطورکلی، در شرایط سرمایه داری، منجرگردد.

این نقطه نظری است که از جانب ما یعنی سوسیال دموکراتها روسیه که بگرد کمیته مرکزی حلقه زده اند اتخاذ شده و ما رکس هنگامی که بمپرولتاریا آموخت: "هیچ ملتی نمیتواند آزادباشدا گرخود بر ملل دیگرستم کند"، از همین زاویه حرکت کرد. واژه‌های زاویه خواستار جدایی ایرلند از بریتانیا شد. اگر سوسیالیستها فرانسوی نسبت به نیس ایتالیا، سوسیالیستها آلمانی در مقابل آلسون ولرن و سوسیالیستها دانمارک نسبت به شلزویگ ولهستان و سوسیالیستها روسیه در مقابل مسئله فنلاندو اوکراین، ولهستانیها نسبت به اوکراین وهکذا، همین رویه را دنبال میکنند. اگر کلیه سویا لیستهای قدرتها بزرگ " یعنی قدرتهای بزرگ غارتگرچنین حقیقت را برای مستعمرات قائل نیستند، تنتها بدین دلیل است که آنان حقیقتاً امپریا لیستندونه سوسیالیست. مضحك است چنانچه تصور کنیم مردمی که خود از ملل ستمگرند و در راه " حق تعیین سرنوشت ملل " نمی‌جنگند قدر به اعمال سیاستهای سوسیالیستی هستند.

سوسیالیستها بجا سپردن این مسئله به عبارت پردازان سالوس که با عبارات و وعده‌هایی درباره امکان صلح دمکراتیک مردم را میفرینند، با یاد عدم امکان هر نوع صلح دمکراتیک بدون وقوع یک سلسله انقلابات و بدون برپا کردن جنگ انقلابی در هر کشور بر علیه دولت خودی را برای توده‌ها توضیح دهنند. سوسیالیستها بجا اینکه میدان را برای سیاستند - اران بورژوازی خالی کنند، تا با پرگویی درباره آزادی ملل، توده‌ها را فر - بیب دهنده باید برای توده‌های ملل ستمگراین حقیقت را روشن سازند که آنان مادا مکه به ستمگری برخلافهای دیگر کمک میکنند، نمیتوانند به رهائی خودا میدوار باشند. این است آن سیاست سوسیالیستی که با یادیه مثال به سیاستی متمايز از سیاست امپریا لیستی در مقابل صلح و مسئله ملر، در کلیه کشورها بکار بسته شود. این مشی حقیقتاً در بیشترین موارد با قوانین کیفری مربوط به خیانت بزرگ سازگاری ندارد. کما اینکه قطعناً مه بال که اکثر

سوسیالیستهای ملل ستمگر بی شرمانه بدان خیانت کردندنیزی با این  
قوانین کیفری سازگاری ندارد.

دراین جا بحث برسراننتخاب یکی از ایندو راه است: سوسیالیسم یا  
تسلیم به قوانین جوفری وهبندبورگ، مبارزه انقلابی یا نوکری در آستان  
امپریالیسم. هیچ راه وسطی وجود ندارد. بزرگترین لطمات از جانب  
نویسنده‌ان ریا کارسیاست "راه وسط" به پرولتا ریا وارد می‌شود.

تاریخ نگارش جولای و آگوست ۱۹۱۵  
نخستین بار بدون امضاء در مجله  
انقلاب پرولتری انتشار یافت.

## امپریالیزم و سوسیالیسم در ایتالیا "یاد داشت"

جهت روشن ساختن مسائلی که درنتیجه جنگ برای سوسیالیسم پدید آمده‌اند، بی فایده نیست نگاهی به کشورهای مختلف اروپا بیندازیم تا بدینوسیله تنوعات خودویژگی‌های تصویر و نمای عمومی، بنیادی ضروری فی ما بین این کشورها زدهم تمیزدیم. بیان این تمايزات به روش شدن و درک مطلب کمک می‌کند. با اینکه وجه تشا به ایتالیا و روسیه از هر کجا دیگر کمتر است، با این حال مقایسه امپریالیسم و سوسیالیسم در این دو کشور از جهات گوناگون فوق العاده جالب است.

هدف من ازنوشتمن مقاله حاضرا ینست که ازهان را به مطالبی که پروفسور بورژوا - روبرتو میشل - در کتاب خود بنیاد ایتالیا یسی مطرح ساخته و نیز به نکات عنوان شده در کتاب انتربناسیونالیسم یا ناسیونالیسم طبقاتی (پرولتا ریا ایتالیا و جنگ اروپا) اثریکی از سوی سیاست‌های دیگر بنام کی با ربوئی معطوف سازم. این هر دو در آستانه وجود جنگ در اروپا انتشاریا فته‌اند. میشل کوته بین که سطحی بودن و کوته بینی اش را در آثار دیگر خود نیز بوضوح بنما یش گذاشته در حین برخورد با امپریالیسم و تحلیل ازان بندرت با جنبه اقتصادی آن تماس می‌یابد. با این حال کتاب وی حاوی مطالب پرازشی پیرامون منشاء امپریالیسم ایتالیا یی و ایتالیا و گذاری می‌باشد که مضمون آنرا موضوع ما هیئت عصر معا تشکیل میدهد، یعنی گذاری که در ایتالیا خود را بصورت تحول از دوران جنگ‌های آزادی بخش ملی به دوران جنگ‌های یغماگرانه امپریالیستی و ارتجاعی می‌نمایند. ایتالیا ای انقلابی و دموکراتیک، یا ایتالیا بورژوا - انقلابی، همان ایتالیا یی که یوغ اسارت اتریش را پاره کرد، ایتالیا دوران گاریبالدی، بلی همان ایتالیا، هم‌اکنون در برابر برچشمان ما به ایتالیا است متمگر ملل و به غارتگر ترکیه و اتریش، ایتالیا در نده و خشن و بالاخره ایتالیا تامغز استخوان ارتجاعی و بورژوازی و متاجاوز بدل می‌شود که چشم طمع به سهمی از خوان یغما دوخته است.

البته میشل همانند هر پروفسور محترم دیگر به این موضوع واقف است که

چاکرمنشی اودرآستان بورژوازی که وی به آن نام "واقع بینی علمی" داده است، معنا یی جز شرکت جستن در تقسیم آن قسمت از جهان که هنوز در دست خلقهای ضعیف باقی مانده" ندارد. (صفحه ۱۷۹) اوبا تبخت نظرات سوسیالیستهای مخالف سیاستهای استعماری را بمثابه "نظرات اتوپیک" رد میکندو استدللات اشخاصی را تکرار میکند که معتقدند ایتالیا به دلیل تراکم جمعیت وکثرت مهاجرت از کشور" باید بدومین قدرت استعماری "بلافاله پس از بریتانیا بدل شود. میشل با اشاره به انگلستان دلیلی (مخالف) را که میگوید ایتالیا کشوری است که چهل درصد جمعیت آن بیسواند و دوحتی امروزه دچار امراض واگیر است رد میکند. او در پاسخ میگوید: آیا بریتانیا هم درگذشته، یعنی آن زمان که بورژوازی این کشور پیروزمندانه پایه های قدرت استعماری اش را بنا مینهاد، با فقر و سیه روزی وبا شهرها یی با محلات کشیف روبرونبود؟

با یداعان کردکه چنین استدلالی از نظر بورژوازی موجه و پذیرفتنی است. سیاستهای استعماری وا مپریالیسم پدیده های ناسالمی نیستند بلکه اختلالات علاج پذیر (نظر کائوتسکی و سایر کوتاه بینان نیز در این باره همین است) نظام سرما یه داری هستند، حال آنکه این اختلالات محصول اجتناب ناپذیر بینانهای واقعی سرما یه داری می باشد. رقابت در میان واحدهای منفرد تولیدی ناگزیر و رشکستگی این یا آن بنگاه رادرپی خواهد داشت، رقابت در بین کشورها نیز از چنین قاعده ای مستثنی نیست، رقابت هر یک از این کشورها رادربرابر انتخاب یکی از راه های زیرقرار میدهد: یا از قافله ترقی و اپس بماندو خطر بدل شدن بیک بلژیک ثانی، راجان بخردویا راه ویران ساختن وفتح سایر کشورها رادرپیش بگیرد و نتیجتا راهش را برای ورود در صف "قدرتهای بزرگ" هموار نماید.

امپریالیسم ایتالیا بعلت فقر و فلاکت حاکم بر آن و تنگdestی شدید مهاجرین آن به "امپریالیسم تهییدستان" لقب گرفته است. آرلورو بربیولا (شونیست ایتالیائی که تفاوتش با رقیب پیشین ا و فقط در این بودکه کمی زودتر از اوسوسیال شوونیزمش را - که از راه شبه آنارشیسم خرد بورژوازی بدان رسیده بود و نه از راه اپورتونیسم خرد بورژوازی - بروزداه) در کتاب خود

تحت عنوان جنگ تریپولی (سال ۱۹۱۲) چنین نوشته: "تردیدی نیست که مانه فقط در گیر جنگ با ترکها هستیم، بلکه همچنین علیه دسا میس، تهدیدات پول و ارتشهای اروپای توانگر در حال جنگیم، اروپا بی که نمیتواند هر نوع حرکت و یا سخنی را که ذره ای هزمنوی آهنیش را سست کند، تحمل نماید." (صفحه ۹۲)، همزمان با اظهارات فوق کورادینی رهبرناسیونالیستهای ایتالیا بی اعلام داشت: "همانگونه که سوسیالیسم راه آزادی پرولتا ریا از چنگال بورژوازی بود، ناسیونالیسم نیز برای مارا نجات از چنگال فرانسه، آلمان، بریتانیا، آمریکای شمالی و جنوبی میباشد، که در حکم بورژوازی ما هستند". هرکشوری که از نظر مستعمرات، سرمایه و نیرو و برتی داشته باشد، "مرا" از امتیازات معین، سودهای معین و فوق سودهای معین محروم میباشد. همانگونه که در بین اشخاص سرمایه دار، فوق سودهای نصیب کسانی میشود که نسبت به حد متوسط، ماشین آلات پیشرفته تری دارند و یا اینکه از انحصارات معینی برخوردارند، در مردم ملتها هم بطريق اولی این قاعده صادق است. یعنی ملتی که نسبت به سایر ملل از لحاظ اقتصادی در وضعیت برتری قرار دارد فوق سودهای اتصاصی میکند. بورژوازی بنابه خصلت خود بخاطر کسب امتیاز زومناف و سرمایه ملی، همیجنگ شوده ها و افکار عمومی را (بکمک لا بربولا و پلخانف) با قالب کردن مبارزه امپریالیستی بمنظور بدست آوردن "حق" چپاول کشورهای دیگر بجا جنگ رها یسی- بخش ملی، میفریبد.

قبل از جنگ لیبی، ایتالیا "به غارت سایر ملتها" لااقل در ابعاد گسترده دست نمیزد. آیا این یک بی اعتنای غیرقا بل تحمل نسبت به غرور ملی نیست؟ ایتالیا یهایها در مقایسه با سایر ملتها، مظلوم واقع شده و تحقیر گردیده اند.

میزان مهاجرت از ایتالیا طی دهه هفتاد قرن گذشته سالانه ۱۰۰۰۰ نفر و در حال حاضر بین ۵۰۰،۰۰۰ تا ۱۰۰۰،۰۰۰ نفر است. این مهاجرین جملگی در زمرة گدا یانی هستند که بدون هرگونه اغراق، از دیار خود آواره شده اند. این مهاجرین نیروی کار آن بخشها بی از صنعت را فرا هم میسازند که نا زلترين دستمزدها را میپردازنند. این توده های کارگر، در پرازدحام ترین،

فقریترین و کثیفترین محلات شهرهای آمریکا بی و اروپا بی زندگی میکنند. تعدا دایتالیا نیها ب خارج از کشور که در سال ۱۸۸۱ ۱۰۵۰۰۰۰ نفر بود در سال ۱۹۱۰ به ۵۵۰۰۰۰ نفر افزایش یافت. اکثریت هنگفت این توده ها در کشورهای غنی و "کبیر" ب سرمهیرند که به ایتالیا نیها به دیده خام ترین، غیر ماهر ترین فقریترین و بی دفاع ترین توده کارگری مینگردند. آن دسته ارکشورها بی که از کار ارزان ایتالیا نیها منتفع می شوند عبارتند از: فرانسه در سال ۱۹۱۰، ۴۰۰۰۰۰ (در سال ۱۸۸۱، ۱۸۸۱)، سویس (۱۳۵۰۰۰، ۱۸۸۱)، اتریش (۴۱۰۰۰، ۱۸۸۰)، آلمان (۳۰۰۰۰، ۱۸۸۰)، یالات متحده (۷۰۰۰، ۱۸۸۱)، یا (۱۸۰۰۰، ۱۸۸۱)، برزیل (۱۵۰۰۰۰، ۱۸۸۱)، (۱۷۰۰۰۰، ۱۸۸۱)، آرژانتین (۱۷۷۹۰۰۰، ۱۸۸۱)، (۱۰۰۰۰۰۰، ۱۸۸۱)، (۱۰۰۰۰۰۰، ۱۸۸۱)، (۲۵۴۰۰۰، ۱۸۸۱)، (۱۰۰۰۰۰۰، ۱۸۸۱)، (۲۵۴۰۰۰، ۱۸۸۱) آنفر).

فرانسه "پر عظمت" که ۱۲۵ اسال پیش در راه آزادی می جنگید و جنگ فعلی - اش را نیزیک جنگ دفاعی مینامد، و برده داران بریتانیا بی که جنگشان را جهت کسب "حقوق استعماری" یک جنگ رهائی بخش معرفی می کنند، صدها هزار کارگر ایتالیائی را در مناطق واقع اگتو ما نندی اسکان داده اند. خرد مبور زوازی این ملت "کبیر" تمام هم خود را ب کار می بردند تا به ر طریق ممکن این توده های کارگر را منزولی ساخته و مورد آرا رو تحریر قرار دهد. ایتالیا نیها از روی تحریر لقب "ما کارونی" گرفته اند (خواننده روسیه بزرگ حتما بخاطر دارد، که دادن القاب تحریر آمیر به غیر روسها بی که زادگاه متفاوت شان آتا نرا از متعلق بودن به ملت مسلط محروم ساخته است در کشور مان امری را یچ است. و این ابزاری است که هم برای ستم بر روسها و هم ستم بر خلق های غیر روس در خدمت پرشکیوی چه قرار دارد. ) در سال ۱۸۹۶ فرانسه، آن ملت کبیر، قراردادی با ایتالیا منعقد ساخت که بموجب آن کشور دوم متعهد میگردید که تعدا دمدارس ایتالیائی را در تونس افزایش ندهد!! ز آن زمان تا کون جمعیت ایتالیائی تونس شش برابر گردیده است. تعدا دایتالیا نیها در تونس ۱۱۰۵۰۰۰ است ولی در مقابل تعدا فرانسو- یان مقیم این کشور ۰۵۰۰۰۰ آنفر میباشد، تعدا دزمین داران کشورا ولی تنها ۱۷۶ آنفر و مساحت اراضی شان در مجموع هشتاد و سه هزار هکتار بود، در حالیکه شمار زمین داران کشور دوم ۳۹۵ آنفر بوده و هفتصد هزار هکتا زمین را در آن مستعمره در اختیار داشتند. چگونه میتوان با

لابریولا وساير" پلخانويستها" ى ايتالياى كه ايتاليا را "مستحق" داشتن مستعمره در تريپولى وتحت ستم قرار دادن اسلوهای دالماسى ولتوپار کردن آسیاى صغير میدانند ممکن نبود؟ بيسولاتى رهبر حزب رفرميست، هم درست بسیاق پلخانف که از جنگ "آزادی بخش" روسیه بر علیه مساعی آلمان بمنظور تبدیل روسیه بیک مستعمره حمایت میکند، هیا هوئی علیه "تجاو ز سرما یه خارجی" (صفحه ۹۷) یعنی سرما یه آلمان در لومباردی، سرمایه انگلیس در سیسیل، فرانسه در بیا سنتینو، بلژیک در بنگاه های ماشین و غيره وغيره راه آنداخته است.

مسئله با صراحت و رک وبی پرده مطرح گردیده است، با يدا ذعن داشت که جنگ اروپا به اين خاطره مدها ميليون نفرا زملل مختلف را در برا بر انتخاب يكى از راههای زيرقرار داده، خدمت بزرگی به بشریت انجام داده

---

\* نقل رابطه بين استحاله ايتاليا به يك کشورا مپر يا لمیستی و توافق دولت با اصلاحات انتخاباتی فوق العاده آموزنده است. دولت شمار رای دهنگان را از ۳۲۱۹۰۰۰ به ۸۵۶۲۰۰۰ نفرا فزا ييش داد، بعارت دیگر، تقریبا حق رای عمومی را معمول داشت. پیش از جنگ تریپولی، جیولیتی که مجری رفرم بود، بشدت با آن بمخالفت برخاست. میشل میگوید "انگیزه تغییر مشی دولت و احزاب میانه رواسا سانگیزه ای میهن پرستانه بود. کارگران صنعتی و اقشار پاچینی با وجود نفرت آگاهانه ای که از سیاست استعماری داشتند، با این همه برخلاف انتظار همگان بارعايت نظم و دیسیپلین و با فرمانبرداری کامل بر علیه ترکها جنگیدند. اسلوهای (پرولتا ریا و توده های خرد بورژوا) نیز در برابر سیاست دولت را - سیاستی که بخاطر انگیختن استقامت و پشتکار پرولتا ریا در این راه در خور تقدیر است. - همین رویه را اتخاذ ذکر دند. رئیس شورای وزیران در پارلمان اعلام داشت که کارگران ایتالیائی بخاطر رویه میهن پرستا- نهاش در قبال جنگ لیبی بکشورش ثابت نمود که از بالاترین درجه بلوغ سیاستی برخوردار است. فردی که حاضراست جانش را در راه یک آرمان والا فدار سازد، چنین فردی بمعنا به يك رای دهنده نیز لیاقت آنرا دارد که از منافع کشورش دفاع نماید، و بنا بر این حق دار دارد دولت خواستار "حقوق کامل

است، یا با تفنگ و قلم، مستقیم و غیرمستقیم و به رشیوه ممکن از ملت سلطه گر و بطور کلی از امتیازات ملی و همچنین امتیازات و نیز دعا وی ب سورژواری "خودی" دفاع نمایند، یعنی به حامی و نوکران تبدیل شوند، یا اینکه از هر مبارزه ای و بوسیله از تعدادات مسلحه ای که بخاطر حفظ امتیازات ملت، سلطه گر رخ میدهند، با آکسیون انقلابی پرولتاریا از نظر بین المللی متحدد رجهت رسوایختن و برانداختن دولت و در درجه اول دولت خودی بهره برداری کند، هیچ راه وسطی وجود ندارد، و بعبارت دیگر کوشش برای اتخاذ یک موضع وسط در حقیقت امر معنایی جز جانبداری آشکارا ز ب سورژواری امپریالیستی ندارد.

جزوه باربونی اساساً تما همش را صرف پرده پوشی راه حل دوم میکند .  
باربونی نیز عیناً مانند آقای پوتروف ضمن گرفتن یک ژست انتربنیونا - لیستی، چنین استدلال میکند: با یدمعین ساخت که پیروزی کسدامیک از طرفین از نظر بین المللی برای پرولتاریا با صرفه تر و زیانبارتر است ، او البته همین کار را در مردم اتریش و آلمان انجام داده است، باربونی با روحیه ای کاملاً کوئتسکیستی رسماً به سوسیالیستها ایتالیائی پیشنهاد می کند که طی بیانیه ای مسئولیت ومنافع مشترک کارگران کلیه کشورها -  
البته در صدر آنها کشورها متحارب - را علام دارند، محاکومیتها ای بیان - المللی را معین کنند، یک برنامه صلح براساس خلع سلاح واستقلال ملی کلیه ملل و از جمله حق تشکیل " اتحادیه ملل جهت تضمین متقابل تنا میت ارضی واستقلال یکدیگر" را علام دارند (صفحه ۱۲۶) وزیرنام چنین اصولی است که باربونی اعلام میدارد میلیتاریسم یک پدیده " انگلی " نظام سرما یه -

---

### بقیه زیرنویس از صفحه قبل

سیاسی " بشود. (ص ۱۷۷) وزیران ایتالیائی سخنوران فصیحی هستند! و سوسیال دمکراتها " رادیکال " آلمانی از این جهت دست آنها را از پیش بسته اند، این سوسیال دمکراتها استدلال زیرا مرتب اورده زبان دارند، " از طریق کمک شما در تلان کشورها خارجی دینمان را نسبت بشما ادا کردیم، در حالیکه شمانمی خواهید در پروس حق رای عمومی اعطای کنید ".

داری است که "وجودش ابدا ضرورتی" ندارد. و یا اینکه آلمان و اتریش به "امپریالیسم ملیتاریستی" آلوده اندوسیا ستهاي تجاوز کارانه آنان "یک تهدید دادئی برای صلح اروپا بشمارمیروند" و یا اینکه آلمان "پیوسته پیشها دات روسيه و بريتانيا و فلان وبهمان کشور را برای محدودساختن تسليحات (و چيزهاي ازايin قبيل) ارکرده است" و یا اينکه حزب سوسیالیست ایتالیا با يد حمايت خودرا ازورود ایتالیا به جنگ در کنار اتحاد مثیل شدر فرصت مناسب اعلام دارد. آنچه که دراين میان مجھول مانده اصولی است که برا ساس آن امپریالیسم بورژوايی بريتانیا برا امپریالیسم بورژوايی آلمان رجحان می یابد. رشدا قتصادي آلمان در قرن بیستم از سایر کشورهاي اروپا يی سریع تربوده، در حالیکه در تقسیم مستعمرات به بدترین شیوه "مظلوم" واقع شده است. از طرف دیگر بريتانیا آهنگ رشدا قتصادي بسیار کندي بوده ولی بر عکس مستعمرات وسيعی را در خارج از اروپا بچنگ آورده است. اين کشورا غلب ارزشيه هاي سركوبی استفاده میکنند که از لحظه وحشیانه بودن دست کمی ارزشيه هاي آلماني ندارند. اين کشورها استفاده از شروتهای سرشار خود، میلیونها سربا زا کشورهاي قاره هاي گونا گون را برای غارت اتريش و ترکيه و قس علیه ها، اجیر میسا زد. انترنا سیونالیسم باربوني ما هیتا تفاوتی با انترنا سیونالیزم کائوتسکی ندارد. اين انترنا سیونالیسم درست مانند انترنا سیونالیسم کائوتسکی جز دفاع لفظی از اصول سوسيا- لیستی بمثابه پوشش ریا کارانه ای که بورژوازی یعنی بوزوازی ایتالیا خود را در پيشتاش پنهان میسا زد، مفهوم دیگری ندارد. نبايد از نظر دور داشت که با اينکه باربوني کتاب خود را در سويس آزاد منتشر ساخته (در آنجا فقط نيم خط از صفحه ۷۵ کتاب که از قرار معلوم، مربوط به انتقاد از اتريش بود، مشمول سانسور گردید) لازم نديده که دراين کتاب ۱۴۳ صفحه ای ذکری از اصول عده بیانیه بال بمياب آوردويا آنها را مسئولانه مورد تحليل قرار دهد. وازوی دیگر باربوني، با شورو حرات تمام، ازانقلابي پيشين روس یعنی کروپوتکين خرده بورژوا آنارشیست و پلخانف سوسیال دمکرات کوتاه بین که هردوی آنان هم اکنون بوسيله کل بورژوازی فرانکو فيل به تبا هي وابتدال کشیده شده اند بدون توجه به سفسطه هاي ما هواًضدونقيض ايندو، نقل قول ميا ورد. ولی در ایتالیا آزاديه هاي سياسي به سهولت بيشتری پرده از رخساراين سفسطه ها

بر میگیرد و بانمایانی بیشتری موضع وجا یگاه واقعی با ربوونی را به مثابه عامل سرسپرده بورژوازی در درون اردواگاه کارگران بر ملامت میسازد.

باربونی از "فقدان" روحیه اقلابی واقعی در درون سوسیال دمکراتی آلمان (عیناً به سیاق کائوتسکی) اظهار تاسف میکند، او با حرارت از کارل لیبکنست (درست همانگونه که مورد تمجید سوسیال شوونیستها ای فرانسوی که از سیاست یک با مودوهو واپیروی میکند، قرار گرفته) تمجید میکند. ولی حساب شده وعا مدانه اعلام میدارد که "هیچ سخنی از ورشکستگی انترنا سو- نال نمیتوانند در میان باشد" (صفحه ۹۲) و یا اینکه آلمانها علیرغم محکومیتشان بخاطر دفاع از میهن خودی، به انترنا سیونال خیانت نکردند (صفحه ۱۱۱)، با ربوونی در پوشش تقدس نمایی کائوتسکیستی ولی توأم با آمیزه‌ای از فصا- حت رومی اعلام میدارد که انترنا سیونال حاضراست (پس از پیروزی بر آلمان) "آلمانیان را درست همانگونه که مسیح یک لحظه سوعظن را بر پیتر بخشید" مورد بخشش قرار دهد. جراحات عمیق واردہ بوسیله امپریالیسم میلیتاریستی را بایه فراموشی سپردن شان التیام بخشدوست صلحی شرافتمدانه و مبتنى بر برادری بسوی آلمانی هادرازند. (ض ۱۱۳)

یک صحنه رقت انگیز! باربونی و کائوتسکی - احتمالاً با کمک و همدستی کوسوفسکی و آکسلرو دیکیگر را مورد بخشش قرار میدهند!

باربونی درحالیکه از کائوتسکی، گرومیدی، پلخانف و کروپوتکین، رضايت کامل دارد، از حزب کارگرسوسیالیست خود در ایتالیا دل خوش ندارد. او گله مندانه میگوید: "برحزبی که پیش از جنگ این خوش اقبالی را داشت که شر رفرمیستها بی نظیر بیسولاتی و شرکاء را زسرخود کوتاه کند، اکنون جوی حاکم گردیده که نفس کشیدن در آن غیرممکن است" (صفحه ۷) چنین فضایی را کسانی ایجاد کرده اند که مانند باربونی با شعار "بیطریقی مطلق" (بخوان با مبارزه قاطعانه برعلیه کسانی که از پیوستن ایتالیا به جنگ دفاع) موافق نیستند. باربونی نگون بخت با آزردگی گله میکنده در حزب سوسیالیست کارگری ایتالیا به اشخاص نظیراً و برچسب "روشنفکران" و "انفرادمنشانی" که از توده‌ها بر پرده شده‌اند و "اعمال بورژوازی در میان مردم" و فرادی که از راه راست سوسیالیسم منحرف شده‌اند زده میشود. باربونی، خشمگینانه

میگوید: "حزب ما بیش از آنچه به آموزش توده‌ها بپردازد، از خود تعصیت بخراج میدهد" (ص ۴)

یک آهنگ قدیمی! نوع ایتالیا یی، آهنگ مشهور انحلال طلبان واپور-تونیستهای روسی، آهنگی که "شوراندن" توده‌ها را بر علیه سوسیالیستهای عزیزناشا زاریا و کمیته تشکیلات و گروه دومای "چخیدزه" عوام‌فریبی بشویک-های اهربینی میخواند ولی این اعتراف سوسیال شونیست ایتالیا یی چقدربی ارزش است: آنهم در کشوری که چندین ماه پلاطفرم سوسیال شونیستهای وانترنا سیونالیستهای انقلابی در معرض برخورد بوده و طرفین آزادانه توانستند حول آنها به جروبخت بپردازنده‌های کارگر، یعنی پرولتاریای ازلحاظ طبقاتی آگاه، بطرفداری از اولیها برخاست و روشنفکران خرد-بورژوا و اپور-تونیستهای نیز به صفت دومیها پیوستند.

باربونی با روحیه‌ای به تمام معنا پلخانفی و آکسلرودمنشانه میگوید: بسی طرفی، یک خودخواهی کوتاه‌بینانه هست و از عدم درک اوضاع بین المللی ناشی میشود، این به معنی تبدیل شدن به یک بلژیک و نیز به معنی "غیبیت گرایی" است و غیبیت گرایی و عدم حضورهم همیشه نادرست بوده است. اما چون در ایتالیا دو حزب فعالیت قانونی دارند، یکی رفرمیست و دیگری حزب کارگرسوسیال دموکرات، و چون در این کشورنمی توان با پوشاندن برهنه‌گی پا ترسوها و چرنوفها و لوتیسکه‌هایا (برگ انجیر) گروه دوما چخیدزه یا کمیته تشکیلات توده‌هارا فریفت، نتیجتاً باربونی ناچار میشود صریح‌ا اعترافات زیر را بعمل آورد:

"من در فعالیتهای سوسیال رفرمیستها جوهر انقلابی بیشتری میبینم تا فعالیتهای سوسیال انقلابیون رسمی، چه اولیها سریعاً همیت عظیمی را که این تغییر وضعیت سیاسی (درنتیجه پیروزی میلیتاریسم آلمان) در سرنو - شت مبارزه ضدسرما یه داری خواهد داشت درک کردند درنتیجه قاطعانه به حمایت از اتحاد میثث بخاستند، درحالیکه دومیها بسان یک لک پشت‌خود را در لامک "بیطوفی" مطلق پنهان ساختند. (صفحه ۸۱)

واما در رابطه با این انحراف ارزشمند: وظیفه‌ای که برای مامی ماند این است که از تعدادی از رفقاً آشناً با جنبش ایتالیا بخواهیم تسا

اسنادوماتریال انبوه و بغايت جالب دو حزب ایتالیا را گردآوري کرده و بطور سیستماتیک تحلیل نما یندتا روشن شود، چه طرفی، به اتکاء بر کدام اقسام و عنصر اجتماعی و بیاری کی و با چه استدلالاتی از سیاست "پرولتاریای انقلابی ایتالیا دفاع کرده است و چه طرفی به نوکری بورژوازی امپریالیستی کمربسته است. هر قدر که این، اسنادومدارک در کشورهای مختلف بیشتر جمیع آوری شوند، بهمان نسبت نیز پرولتاریای ازنظر طبقاتی آگاه، بهوضوح بیشتری به حقیقت علل و اهمیت اضحلال انترنا سیونال دوم پی خواهدبرد.

در نتیجه با ید متوجه این نکته بود که باربونی وقتی که خود را بایک احزاب کارگران طرف می بیند میکوشد تا با سفسطه غریزه انقلابی کارگران را ببازی بگیرد. اوسوسیال انترنا سیونالیستهای ایتالیا را که واقعاً با جنگی که بخاطر منافع امپریالیستی بورژوازی ایتالیا شعله ور شده مخالفت میکنند، هوا داران بیطریقی جبونانه و بعنوان تمایل به پنهان شدن از دهشت‌های جنگ معرفی میکند. او میگوید "مردمی که با خوف از دهشت‌های جنگ پروردۀ میشوند" این مردم "احتمالاً از دهشت‌های انقلاب نیز خواهند ترسید" ص ۸۳ و همراه با این کوشش نفرت آوری که میخواهد لباس انقلابی برخود بپوشد به اشاره کاملاً رژیمندی به سخنان "رک و بی پرده" وزیر سالاند را بر میخوا - ریم که اظهارداشت: "نظم به رقیمت برقرار خواهد شد" و هر کوششی جهت برآء انداختن اعتصاب عمومی بر ضد بسیج جنگی تنها به "خونریزی بی شمر" منجر خواهد شد. "ما نتوانستیم از جنگ (لیبی) جلوگیری کنیم و توانما ن برای جلوگیری از جنگ برعلیه اتریش از آن هم به مراتب کمتر خواهد بود" ص ۸۲ باربونه هاندکا ثوتسکی، گونف و کلیه اپورتونیستهای دیگر عاماً دانم و حسابگرانه نقشه احتمانه "خنثی کردن فوری جنگ" را بارزیلانه تربین قصد فریب بخش معینی از مردم، به انقلابیون منتبه میسا زدو آنها را متمهم میکند که بدینظریق به بورژوازی امکان میدهدندتا در مناسبت ترین فرصت آنان را از پای در آورد. اوبدیتوسیله میکوشدا زوظیفه ای که کنگره های اشتوتگار تربیت و بال صریحاً معین کرده اند یعنی استفاده از بحران انقلابی برای تبلیغ و تدارک آکسیون انقلابی توده ای طفره رود. والا بر باربونی مثل آفتات ب روشن است که اروپا در یک لحظه انقلابی بسر میبرد.

درا ینجا لازم میبینم روی نکته‌ای ولو برای خواننده کمالت آور باشد پا -  
فشاری کنم . زیرا بدون ایده روشنی از آن نکته اوضاع سیاسی کنونی رانمی -  
توان بدرستی ارزیابی کرد . آن نکته اینست : ما دریک دوران انقلابی بسر  
میبریم یک دوران بر جامعه ، دوران عمل ، دورانی که دیگر مسئله ما ، مسئله  
طرح ایده ها ، تدوین برنامه ، تعیین خط حرکت سیاسی ، برای آینده نیست  
بلکه مسئله بکار بردن یک نیروی زنده و پویا برای رسیدن به نتیجه در عرض  
چندماه واحیانا چند هفتۀ میباشد . دریک چنین شرایطی دیگر فلسفه با فسی  
برسر آینده جنبش پرولتاریا دردی را دوانمیکند . بلکه در موقعیت فعلی باید  
به تحکیم و تقویت دیدگاه پرولتاریا پرداخت . سفسطه ای دیگر در لفافه انقلابی  
گری ! سفسطه ای از این قرار : چهل و چهار سال پس از کمون پاریس ، و پس  
از نیم قرن تجمع و تدارک نیروهای توده ای طبقه انقلابی اروپا ، در این برده  
از زمان که اروپا یک دوره فاجعه آمیز را میگذراند ، با یابه این بیان دیشده که  
چگونه سریعا به نوکربورژوازی ملی خود تبدیل گردد چطور آنرا درنهب و غارت  
تجاوز ، به هلاکت رساندن و مسخر کردن سایر خلقها مددنما ید ، و چگونه از راه  
انداختن تبلیغات مستقیم انقلابی ، دریک مقیاس توده ای و تدارک آکسیون  
انقلابی روی بردا بد .

برابر متن کمونیست ژورنال منتشر شده  
است .

کمونیست شماره ۱ و ۲ - مورخه ۱۹۱۵  
امضاء لنین



**کارگران جهان هم تحد شوید!**

**Postfach:410145**

**5300 Bonn 1**

**West Germany**